# خدایان، جادو و ادبیات کودک

## گزارش چهل و چهارمین نشست نقد آثار تخیلی کودک و نوجوان

**از راست به چپ: نجومیان، بلخاری، نامورمطلق، احمدیان**

**چهل و چهارمین نشست نقد آثار تخیلی، با عنوان «تصاویر الهی و جادویی در ادبیات کودک»، با حضور آقایان دکتر احمدیان، دکتر نامور مطلق، دکتر نجومیان و دکتر بلخاری، در تاریخ ۸۳/۵/۴ برگزار شد. هم‌چنین در این نشست، جمعی از نویسندگان و منتقدان ادبیات کودک و نوجوان، از جمله آقایان دکتر عباسی و درخشان حضور داشتند.**

**مهدی کاموس**: با نام خدا و سلام خدمت دوستان. خیلی خوش آمدید. این نشست به بررسی «تصاویر الهی و جادویی در ادبیات کودک» می‌پردازد. ما در خدمت آقایان دکتر احمدیان، دکتر نامورمطلق، دکتر بلخاری و دکتر نجومیان هستیم. در ضمن، از دوستان ارجمند گروه نقد هنری فرهنگستان هنر که در این جلسه حضور دارند و در خدمت‌شان هستیم و هم‌چنین از دانشجویان گروه زبان فرانسه دانشگاه آزاد، واحد مرکز و دانشجویان زبان فرانسه دانشگاه شهید بهشتی، تشکر می‌کنم و امیدوارم در جلسات دیگر هم در خدمت‌شان باشیم.

من ابتدا درباره دوستان عزیزی که زحمت طرحِ موضوع جلسه را برعهده دارند،

مختصر توضیحاتی می‌دهم. آقای دکتر امیرعلی نجومیان، استادیار دانشگاه شهیدبهشتی هستند و دکترای زبان و ادبیات انگلیسی دارند. حوزهٔ تحقیقات ایشان نقد ادبی، ادبیات معاصر و رابطهٔ ادبیات و فلسفه است. اخیراً از آقای دکتر نجومیان مصاحبه‌ای خواندم در نشریه داخلی سمت که در مورد وضعیت آموزش زبان انگلیسی در دانشگاه‌ها صحبت می‌کردند. جلسه پیش هم در خدمت آقای نجومیان بودیم، اما فرصت کم بود و زیاد نتوانستیم از صحبت‌های‌شان استفاده کنیم. ان‌شاءالله که در این جلسه، بیشتر در خدمت‌شان باشیم.

آقای دکتر حسن بلخاری، استاد درس فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی دانشگاه هنر و دانشگاه علامه طباطبایی هستند. احتمالاً چهرهٔ آقای بلخاری برای اکثر دوستان آشناست. گاهی آقای بلخاری در تلویزیون می‌آیند و بحث‌هایی انجام می‌دهند و من دیده‌ام که دامنهٔ بحث‌های‌شان خیلی گسترده است و از اظهارنظر در مورد فیلم‌های مثلاً نادر طالب‌زاده تا دیدگاه‌های مختلف در مورد ظهور مهدویت را شامل می‌شود.

آقای دکتر نامورمطلق هم که درواقع در این مدت به ما بسیار لطف کردند و جلسات متعددی در خدمت‌شان بودیم. دکترای ایشان در زمینه نقد ادبیات تطبیقی است که از کشور فرانسه اخذ کرده‌اند. پایان نامه‌شان هم بررسی تطبیقی میان عناصر داستان شازده کوچولوی اگزوپری و برخی از حکایت‌های مولاناست. آقای دکتر نامورمطلق، معاون آموزش فرهنگستان هنر هستند و اخیراً هم دبیری بخش‌های مختلفی از فرهنگستان هنر را به عهده گرفته‌اند. مقالات مختلفی از آقای نامورمطلق چاپ شده است.

موضوع این جلسه و هستهٔ اصلی این بحث را خود آقای نامور مطلق معرفی و به ما پیشنهاد کردند. باتوجه به داستان‌های هری‌پاتر و ارباب حلقه‌ها که احتمالاً اکثر دوستان این‌ها را خوانده‌اند و شاید حتی در موردش نقد هم نوشته باشند، این عناصر به وضوح مشخص است و احتمالاً پایان بحث ما به این دو نمونه بارز در ادبیات معاصر دنیا ختم خواهد شد. آقای دکتر احمدیان تصحیح می‌کنند که آقای دکتر نامور مطلق، دبیر فرهنگستان هستند و عنوان قائم‌مقام ریاست فرهنگستان را هم دارند.

و بالاخره آقای دکتر مهرداد احمدیان که در خدمات‌شان هستیم. ایشان در زمینه تاریخ هنر، از کشور کانادا لیسانس گرفته‌اند و فوق لیسانس‌شان را در رشته‌های تاریخ هنر و فلسفه غرب به پایان رسانده‌اند. پایان‌نامهٔ دانشگاهی آقای دکتر احمدیان، سلسلهٔ تحقیقاتی درباره نظریات منتقدین مکتب «واربورگ» و منتقدان پست مدرن و به زبان انگلیسی است. دکترای آقای دکتر احمدیان در رشته حقوق قضایی است و هم اکنون هم مشغول تکمیل این دوره هستند. ایشان سال‌های متمادی در فرهنگستان هنر حضور داشته و مدیرکل امور بین‌الملل بوده‌اند و هم اکنون هم مدیرکل پژوهشی هستند. کارشناسی ارشد وزارت آموزش و پرورش در ادارهٔ برنامه‌ریزی کتاب‌های درسی، به خصوص در گروه‌های گرافیک و نقاشی و تدریس در دانشگاه‌های تربیت مدرس، پلی‌تکنیک یا همان امیرکبیر و دانشگاه آزاد و تربیت معلم، از سایر سوابق آقای دکتر احمدیان است که ما برای اولین بار در این نشست‌ها و جلسات در خدمت‌شان هستیم. من اطالهٔ کلام نمی‌کنم و از آقای دکتر نامور مطلق خواهش می‌کنم که بحث را آغاز کنند.

**دکتر نامورمطلق:** عرض سلام دارم خدمت حضار محترم و تشکر می‌کنم از اساتید محترمی که این جا حضور دارند؛ به ویژه آقای دکتر نجومیان، آقای بلخاری و همین طور آقای احمدیان که قبول کردند در مورد موضوعی که امروز مطرح می‌شود، ما را همراهی کنند.

همان‌طور که اغلب دوستان احساس کرده‌اند، موج جدیدی در هنر و ادبیات شکل گرفته و احتمالاً روز به روز هم در حال گسترش بیشتری است. این موج جدید با برخی آثار، از جمله ارباب حلقه‌ها و هری‌پاتر و یک سری از برنامه‌های تلویزیونی، از جمله مانگوی‌های ژاپنی تقویت شده و احساس کردیم که خوب است نگاهی داشته باشیم در کنار نگاه دیگری که به این موضوع شده است. شاید بتوانیم با چند رویکرد و چند نوع نگاه نسبت به این مقوله، برخورد مناسب‌تری با این موج جدید داشته باشیم.

عرض کردم این نشست می‌تواند در کنار نشست‌های دیگری که انجام شده یا خواهد شد، بخشی از پازل بزرگی باشد که به نظرم ضروری است آن را کامل کنیم تا مثل خیلی موارد دیگر، دچار تقلید محض نشویم، بلکه برخورد اندیشمندانه و آگاهانه‌ای داشته باشیم که همین انتظار هم از ایرانی و فرهنگی ایرانی می‌رود.

چنان که عرض کردم، نگاه ما به این موضوع، یک نگاه چندرویکردی، ایتمولوژیک، فیلولوژیک، اندولوژیک و همین طور تئولوژیک شاید باشد. در این بحث، آقای دکتر نجومیان از نظر مردم‌شناسی به موضوع خواهند پرداخت و آقای دکتر بلخاری از نظر حکمی و احیاناً تئولوژیک موضوع را بررسی می‌کنند و بنده هم که از منظر اتیمولوژیک به آن خواهم پرداخت. آقای دکتر احمدیان هم این مطالب را تکمیل خواهند کرد؛ به ویژه در پایان، همان‌طور که آقای کاموس گفتند، ما به

**شجاعی:**
**هنر امروز چیزی جز حیرت افکنی ندارد؛ جز این که مخاطب را حیرت زده کند. در سینما، ادبیات ودیگر هنرها وضع همین است. اما در مورد محتوا و شکل، بدیهی است که قالب، به تابعیت از مضمون، تغییر شکل پیدا می کند**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مورد هری پاتر خواهیم رسید و این موضوع و جریان را با عنوان «ایماگودژی» و «ایماگو ماژیا» مورد بررسی قرار می‌دهیم که همان تصاویر الهی و تصاویر جادویی معنی می‌شود. این عبارت‌ها لاتین است که من پیش از پرداختن به مفاهیم‌شان، به معنی لغوی آن‌ها اشاره خواهم داشت.

در عبارت «ایماگودئی» که همان تصویر الهی است، «دئی» از واژه‌ای گرفته شده که با «دیو» هند و اروپایی و «دِوا»ی هند باستان و همین طور با «زئوس» در یونانی و «دئوس» در لاتین و «دیو» در فرانسه هم ریشه است. یک ریشه مشترک بین «دیو» و «دئی» وجود دارد که البته تنها جایی که مفهوم «دیو» دگرگون شده و مشکل منفی به خودش گرفته، در ایران است؛ وگرنه در جاهای دیگر به معنای اصلی و مثبتش به کار می‌رود.

در ایرانِ پس از زرتشت، چون دیو، نام خدایان پیش از زرتشت بوده، جنبهٔ منفی پیدا کرد.

اما اتیمولوژی «ایماگو» به نظر من خیلی مهم است؛ برای این که ببینیم آن معنای نخستین کجا بوده و این لغت از کجا برخاسته، می‌تواند کمک کند در تحقیقات‌مان. می‌دانید که «ماژیا» از همان «مغ» و «مغوس» ایرانی می‌آید و در واقع واژه لاتین «ماژیک»، «ماژیا» و «ماژی» دارای ریشه‌ای ایرانی است که من توضیحات بیشتری در این باره می‌دهم و به خصوص آن جایی که می‌خواهیم راجع به مسائل فرهنگی مربوط به این دو واژه صحبت بکنیم. گرچه در اوستا، از «مغ» بحثی نشده و بیشتر از لغت «آستروَن» استفاده شده برای کاهنان، اما چیزی که بدیهی است، از دوران اشکانی به بعد از «مغ» استفاده شده. «مغ» هم همان‌طور که هرودت و بسیاری دیگر از مورخان و محققان و زبان‌شناسان گفته‌اند، درواقع طایفه‌ای بوده از شش طایفه قوم ماد. «مغ»ها چون امور مذهبی و دینی آن دوران را به عهده داشتند و مسئولان و مدیران دینی و مذهبی بودند، به تدریج و در طول زمان، دیگر نه نام یک طایفه، بلکه به قشر روحانی جامعه گفته می‌شد. البته از واژه «مغ» در ادبیات فارسی بسیار استفاده شده که بیشتر مربوط به بت پرستی و می‌یا می‌خوارگی است که این‌ها هم علت‌های تاریخی دارد. این نسبت‌هایی که داده می‌شود به این واژه، دلایل گوناگونی دارد که فرصت نیست همهٔ این موارد را بررسی کنیم.

اما در مورد مفهوم «ماژی»، باید بگویم از آن مفاهیمی است که تعریف گریز است. اصولاً واژه‌هایی که به مفاهیم تخیلی ربط دارند، معمولاً از چارچوب‌های تعریف فرار می‌کنند. با وجود این، اصولاً «ماژی» را به هنری که آثاری برخلاف طبیعت تولید می‌کند، تعریف کرده‌اند. پی‌یر کورنی قطعه شعری دارد که در آن می‌گوید، یک «مغ» می‌تواند طبیعت را دگرگون کند. در واقع می‌گوید که با یک کلمه «مُژ» یا همان «مغ» می‌توان تمام طبیعت و نظام آن را عوض کرد. پس از قدیم، «ماژی» به این معنا بوده همین معنای عام که امروز هم رواج دارد. من معناهای خاصش را بعداً توضیح خواهم داد.

**بلخاری:**
**من معتقدم که در قلمرو هنر معاصر، تکنیک مقدم بر محتوا شده و برای بچه‌های امروز، جلوه‌های بصری و جادوگونه و سحرآمیزی هری پاتر مهم‌تر از نتیجه‌ای است که در پایان کتاب یا پایان فیلم باید گرفته شود. به نظر می‌رسد هدف و غایت که در فلسفهٔ قدسی و فلسفهٔ اسطوره‌ای، یکی از جنبه‌های اصلی روایت است، به تابعی از تکنیک و تصویر تبدیل شده. این انحرافی است که در جادوی بشری امروز رخ داده**

در غرب برای جادو، از کلمات دیگر هم استفاده می‌شود که آقای دکتر نجومیان بیشتر در مورد بخش انگلیسی آن توضیح خواهند داد. در زبان فرانسه، غیر از «ماژی» از کلمهٔ «سورسیر» هم استفاده می‌شود که این‌ها با هم تفاوت دارد. گاهی مرزهای‌شان خیلی مشخص و واضح نیست و گاهی هم مرزهای‌شان می‌تواند مشخص شود که در این مورد هم صحبت خواهد شد. درباره تاریخ جادو و همین طور واژه‌های مربوط به جادو، بحث‌های زیادی می‌شود انجام داد. یونانی‌ها از واژه «مگوس» استفاده می‌کردند و واژه‌های شبیه آن، مثل «فارماکون» که اغلب شما شنیده‌اید. رومی‌ها از «ماژی» یا «ماژیکو» استفاده می‌کردند. نزد مصریان هم همین طور. می‌دانید که قدیمی‌ترین متون مربوط به جادوگری، در پاپیروس‌ها ثبت شده است و در بین‌النهرین که این‌ها تاریخچه خاص خودشان را دارند که این جا مجال پرداختن به آن‌ها نیست.

اما برگردیم به معنای اصلی «ایماگودئی». این واژه در غرب، یک پیشینهٔ بسیار فرهنگی و کامل دارد و از نظر کارشناسان مسیحی، بسیار مورد بحث قرار گرفته؛ به دلیل این که مرتبط می‌شود با واژه «انکرناسیون»، یا همان حلول و تجسد که در فرهنگ مسیحی بسیار متداول است. در قسمت اول کتاب مقدس راجع به این قضیه صحبت شده، اما «ریماگودئی» یا تصویر الهی، عمدتاً یا بر کل هستی اطلاق می‌شده یا برانسان به طور عام و یا بر انسان خاص. پس سه لایه دارد و بر انسان خاص که اطلاق می‌شود، منظور حضرت‌مسیح(ع) است که حضرت مسیح(ع) بهترین شکل «ایماگودئی» است. البته در سطحی وسیع‌تر، به کل انسان‌ها اطلاق می‌شود. در کتاب مقدس آمده: «و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازید تا بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بربهایم و بر تمامی زمین و همهٔ حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او به صورت خدا آفریده شد. و خدا ایشان را از نر و ماده آفرید.»

بدین‌گونه تصویر الهی که تجلی می‌کند در انسان، همان «ایماگودئی» در معنای عامش است و در معنای خاصش، به حضرت مسیح(ع) برمی‌گردد که در واقع تجسد الهی است و معنای حلول و «انکرناسیون» را دارد. برای همین است که در مسیحیت، تمام شاخه‌های هنرهای تجسمی بسیار رشد می‌کند، اما در مورد کشورهای اسلامی، به این شکل نیست و «ایماگودئی» در قالب جسم ظهور پیدا نمی‌کند و اغلب در قالب صور ذهنی و صور شعری ابراز می‌شود. شاید به همین علت باشد که نوشته‌های پژوهشی چندانی در این زمینه، در کشور ما و دیگر کشورهای اسلامی تولید نشده است.

یکی از نوادر مقالات، مقاله‌ای است که آقای پورجوادی، با عنوان «ایماگودئی» نوشته و روی آن صور الهی در شعر فارسی تحقیقات انجام داده است.

در مورد «ایماگو ماژیا» باید گفت که واژه از نظر فرهنگی، واژه‌ای است که در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اروپای پیش از مسیحیت مطرح و در دوران مسیحیت؛ بیشتر به آن توجه می‌شود. یکی از علت‌هایش همان پادشاهان «مجوس»، «مغ» (ماژ) هستند. همان‌طور که می‌دانید، دوازده روز پس از تولد حضرت مسیح، سه «مغ» یا «مَژ» که براساس ستاره‌شناسی، به طرف محل تولد حضرت مسیح در راه بودند، در روز ششم ژانویه، دوازده روز پس از تولدش به آن جا می‌رسند و هدایایی می‌آورند که هنوز هم این روز، به عنوان روز «اپی فنی» یا تجلی و ظهور، جشن گرفته می‌شود نزد مسیحیان. جالب است که در این روز، در خیلی از فرهنگ‌ها رسم بر این است که شیرینی درست می‌کنند که اصطلاحاً به آن «گَلت» هم می‌گویند. روی این شیرین، یک مجسمه سفالی و (فیانس) و یا یک لوبیا می‌گذارند و هرکس آن را پیدا کند، پادشاه آن روز می‌شود. خب، این هم به یک سنت ایرانی برمی‌گردد؛ به خاطر همان «ماژها» یا «مغ»هایی که بودند. هنوز در برخی از این کشورها، به جای این که پاپانوئل یا ماژ (مغ) نوئل، هدایای سال تحویل را ببرد، «مغ»ها هستند که این کار را انجام می‌دهند. مثلاً در بعضی از نقاط پرتغال و جاهای دیگر شما می‌دانید «پغ نوئل» بعداً وارد می‌شود و در سنت‌هایی ریشه دارد که پیش از مسیحیت رایج بوده. بعد هم التقات ایجاد می‌شود. به هرحال، این‌ها هنوز هم منتظرند که «مغ»ها هدیه‌های سال تحویل را یا «اپی فنی» را برای کودکان و برای خودشان بیاورند.

اما «ماژیک» یا «ثریا» در فرهنگ اروپا با فرهنگ ایرانی ـ اسلامی کاملاً متفاوت می‌شود. «ماژیک در آن جا دارای گسترهٔ معنایی خیلی بیشتری است تا نزد ما. برای همین، تقسیماتی در «ماژ» یا «ماژیک» یا «سورسیه» در فرهنگ غرب داریم که در فرهنگ خودمان نداریم. به این شکل که مثلاً آن جا جادوی سیاه و جادوی سفید داریم؛ یعنی جادوگر یا جادو می‌تواند سفید هم باشد. در واقع یک معنای مثبت، سازنده و دفاعی هم به خودش می‌گیرد در مقابل جادوی سیاه که جادوی تخریبی است و بیشتر معنای منفی دارد و اغلب جادوگرها هم به این شکل معرفی شده‌اند. این دو نوع جادو، معمولاً سنت‌ها، رفتارها و آیین‌های متفاوت و هدف‌های متفاوتی دارند. مثلاً جادوی سیاه، اغلب در شب و در تاریکی انجام می‌گیرد و یا حداکثر در هنگام غروب آفتاب، اما در جادوی سفید، فضا معمولاً فضای روزانه است. گو این که هر دو به خورشید رجوع می‌کنند؛ یکی به طلوع خورشید و دیگری به غروب خورشید. این تفاوت را بعضی‌ها در نوشته‌ها و داستان‌هایشان رعایت می‌کنند و برخی دیگر رعایت نمی‌کنند.

جادو از جنبه‌های دیگر هم قابل تقسیم است. به این شکل که نیت جادویی، گاهی جادوی جنسی نامیده شده، جادوهای قدرتی و جنگی و جادوهای ثروتی که این‌ها تقسیم‌بندی‌های مختلفی است که انجام شده البته یکی از تقسیم‌بندی‌های مهم، چگونگی انجام جادوست که در سه دستهٔ بزرگ جادوهای ژستی یا حرکتی ـ بدنی، جادوهای زبانی و جادوهای روحی قابل تقسیم است که فرصت نیست جزئیات را توضیح بدهیم. فقط بگویم که جادوی ژستی (حرکتی ـ بدنی)، خودش به دو شکل انجام می‌شود: یا به وسیلهٔ تقلید (ایمی تسیون) یا به صورت سرایت (کنتن ژیو). در حالت تقلیدی، جادوگران می‌کوشند از طبیعت تقلید کنند. مثل آن رقص شکارچیان که در گذشته بسیار انجام می‌شده و هنوز هم در برخی از مناطق دنیا، قبائل بدوی انجام می‌دهند و به این شکل است که خودشان را به شکل جانوران در می‌آورند و رقص‌هایی انجام می‌دهند تا حیواناتی که آن‌ها شکارشان می‌کنند، بیشتر شوند. این جادو با تقلید و شباهت انجام می‌گیرد. حتماً در بعضی از فیلم‌های مستند، نمونه‌هایش را دیده‌اید. در جایی که «ژست ول» می‌تواند به صورت سرایتی باشد. به این شکل که برخی جادوگران معتقدند می‌بایستی چیزی از آن فرد یا شخص موردنظر در اختیار داشته باشند تا بتوانند روحش را هم به تسخیر خود درآورند. در این مورد از مو یا ناخن و یا چیزهای دیگر شخص استفاده می‌شده که در برخی افسانه‌ها و حکایات دیده می‌شود.

اما قوی‌تر از آن، جادوی سخن و صداست که این مورد هم در داستان‌ها دیده یا شنیده شده. می‌دانید که کلام بسیار صاحب نفوذ و تأثیرگذار است و این عبارت که تکرار شده بارها در کتاب مقدس که «خدا بود و کلمه بود» و کلمه تجسد پیدا می‌کند تا الی آخر و یا در نزد خودمان، طلسم و دعا و این‌ها همه نشان‌دهندهٔ قدرت کلام است برای این که بتوانند کارهای غیرطبیعی یا مافوق طبیعی انجام دهند که بحث بسیاری دارد. صدا گاهی می‌تواند بدون کلام باشد. مثلاً در بسیاری از داستان‌ها، سیرن (پریان دریایی) آوازهای خاصی می‌خوانند.

از همه این جادوها مهم‌تر، جادوی روحی یا روانی است که بدون دخالت مستقیم و ارتباط مستقیم انجام می‌گیرد. ما در سنت ایرانی ـ اسلامی هم بحث‌هایی در مورد جادو داریم. سحر و جادو در قرآن، در داستان هاروت و ماروت آمده که بحث مفصلی دارد و داستانش را همهٔ دوستان می‌دانند که دو یا سه فرشته به زمین می‌آیند و یکی از آن‌ها به محض این که به زمین می‌آید، پشیمان می‌شود و برمی‌گردد. دو فرشته دیگر که انسان‌ها را مسخره می‌کردند، به خاطر گناهانی که انجام می‌دادند، گفتند ما می‌توانیم در زمین زندگی کنیم، اما آلودهٔ گناه نشویم. تا اینکه زنی می‌آید و این‌ها را فریب می‌دهد و از آن پس، این‌ها هم به قتل دست می‌زنند، هم زنا و هم می‌گساری می‌کنند و هم شرک می‌ورزند و به همین دلیل، محکوم می‌شوند که در چاه بابل زندانی گردند.

اما آن زن که طلسم اعظم را از هاروت و ماروت می‌پرسد و عروج می‌کند، توسط خداوند متعال مسخ و تبدل به زهره می‌شود نزد اعراب و «آناهید» نزد ما و همین طور «ونوس» نزد غربی‌ها. این داستان به شکل‌ها و روایت‌های مختلف، قبل از حتی یهودیت هم رواج داشته.

شاید جالب باشد که بگویم سن‌کلورتیست دی دال که یکی از پژوهشگرانِ

**بلخاری:**
**در ادبیات مدرن و به ویژه در آثار پست مدرن، به دلیل این که خواننده جزئی از اثر محسوب می‌شود و نه یک مفهوم خارج از متن، تناسبات سنتی بین مؤلف، متن و خواننده، دیگر مقبولیت و مشروعیت ندارد.**
**بنیان روان‌شناختی سؤالم این بوده که اگر واقعاً تا هنگام نگارش کتاب هفتم و ساختن فیلم‌های بسیار قدرتمند، هری پاتر این طور با روح و روان کودکان و نوجوانان در سراسر دنیا عجین شود، حتی اگر اقتضای داستان، مرگ هری پاتر باشد، آیا رولینگ می‌تواند همان اقتضائات را پیش ببرد و هری پاتر را بکشد؟**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ و داستان‌های تاریخی است، می‌گوید که این هاروت و ماروت، از نام‌های امشاسپندان خرداد و مرداد به اوستایی که هورداد و امرداد هستند، گرفته شده و البته نسخه‌های دیگری هم گفته شده که به داستان‌های هند و ایرانی بازمی‌گردد. در مورد سامری و گوسالهٔ سامری هم مباحثی هست.

من فقط می‌خواهم آن تصویری را که ما از جادو داریم و فرهنگ غرب از جادو دارد، یک مقدار باز بکنم و به مطالبی اشاره کنم و به حافظهٔ فرهنگی خود دوستان ارجاع بدهم که درواقع هر جا در فرهنگ ما از جادو صحبت شده، بیشتر حالت منفی دارد. حتی جایی هم که یک مرتاض هندی می‌آید نزد پیامبر و جادوی خودش را نشان می‌دهد و پیامبر با معجزه چیزی بالاتر از آن نشان می‌دهد و او ایمان می‌آورد، پس از این که ایمان آورد، قدرت جادویی از او سلب می‌شود. در واقع تضاد بین وحی و جادو در نزد ما ایرانی‌ها یا در فرهنگ ایرانی ـ اسلامی، با برداشتی که از جادو در غرب رواج دارد کاملاً آشکار است. در برداشت آن‌ها این تضاد به چشم نمی‌خورد. وقتی از «ماژیا» صحبت می‌کنند، درواقع می‌تواند وحی را هم در بربگیرد. برای همین، در ترجمه این واژه اگر دقت نشود، ممکن است معنی‌اش عوض شود.

سرانجام این که ما در اسلام، علوم غریبه داریم. در علوم غریبه، به نقل از علامه طباطبایی، «علوم سیمیا» موجب سحرِ دیدگان می‌شود، لیمیا موجب تسخیرات می‌شود، هیمیا همان طلسمات است و ریمیا که به شعبده مربوط می‌شود و شکل کاملش به کیمیا می‌رسد که تبدیل یک ماده به ماده دیگری است و...

اگر بخواهم این قسمت از بحث را جمع‌بندی کنم، باید بگویم که اولاً نوع نگاه به «ایماگودئی» بسیار مهم است؛ یعنی تأثیرگذار است. چنان چه هزاران سال است که تأثیر گذاشته مثلاً وقتی «ایماگودئی» به «انکرناسیون» و تجسد و تجسم تبدیل شود، قضیه فرق می‌کند. نزدیک دو هزار سال است که هنر و ادبیات غرب، از این تفکر استفاده می‌کند و نوع دیگری از هنر و ادبیات دارد که ما در شرق نداریم. در شرق ما بیشتر تمرکزمان روی شعر است و خوشنویسی که بهترین تجلی شعر است، اما در غرب مجسمه‌سازی و همین طور نقاشی در اشکال بسیار متنوعش رایج است. برای همین است که هنوز هم (خلاف آن انتظار همگانی)، بیشترین فعالیت‌های جادویی در غرب و در اروپا و آمریکا انجام می‌شود. در اروپا تقریباً هر محله‌ای برای خودش یک پیشگو و جادوگر دارد. البته در شکل‌های جدید ترش، این کار با گوی یا با کارت یا با قهوه و این‌ها انجام می‌گیرد. مهم این است که همه این‌ها پیشگویی می‌کنند و یا به فعالیت‌های جادویی دیگر می‌پردازند.

به هرحال، ادبیات چه در شرق و چه در غرب، همیشه از جادو استفاده کرده که هزار و یک شب ما یکی از نمونه‌های درخشان آن به حساب می‌آید اگر از یک کتاب لاتین بخواهم نام ببرم، یکی کتاب اوید است که درباره «متامارفوز» بحث

**نوری:**

**اتفاقاً هری پاتر خیلی شبیه است به ولدمورت، ولی باید مسیری را طی کند تا سرانجام به ولدت مورت، یعنی چیز شیطانی تبدیل نشود. در واقع، دقیقاً مثل همان چیزهایی که در اسطوره بوده، شر و خیر هم مقابل هم قرار می‌گیرند و باید این جا هری سعی کند که درگیر شرنشود و نهایتاً بتواند از پیری که هست، پیروی کند و بتواند از شر فاصله بگیرد**

کرده کتاب‌های دیگری هم هست که اگر لازم شد، درباره‌شان صحبت می‌کنم. صحبت از «متامارفوز» شد. می‌دانید که «متا» یعنی دگرگونی، «مارفوز» هم یعنی شکل و «متامارفوز» یعنی دگرگونی شکل که یکی از مهم‌ترین جلوه‌های جادوست. «متامارفوز» یعنی تبدیل و تغییر اغلب ناگهانی از یک شکلی به شکل دیگر که ما در نمونه‌هایش را در ادبیات به فراوانی داریم. به خصوص در ادبیات کودک، از این موضوع استفاده شده و به نظرم اصلاً آن را از طبیعت الهام گرفته‌ایم. تبدیل کرم ابریشم به پروانه، خودش یک نوع «متامارفوز» طبیعی است که این‌ها را تعمیم دادیم به عالم خیال و در اسطوره‌های‌مان هم آوریم. مثلاً تبدیل به گل که در «میت نخسی» صورت می‌گیرد یا تبدیل به صدا که در «میت اکو» صورت می‌گیرد یا تبدیل به سیارات و ستارگان که در مورد زهره و ناهید و بسیاری دیگر دیده‌ایم.

«متامارفوز» می‌تواند به دو شکل انجام شود، به عنوان یکی از جلوه‌های «ماژی» یا به صورت جسمی و فیزیکی و یا به صورت روانی و روحی که برای مثال، در همین فیلم مردعنکبوتی یا فیلم رولک و... تجلی‌اش را می‌بینید این‌ها و بسیاری نمونه دیگر، بیانگر نقش «متامارفوز» و اهمیت آن در ادبیات است که واقعاً از مهم‌ترین عناصر فانتزی به حساب می‌آید.

مورد دیگری که به آن اشاره می‌کنم، نوع رابطه «ایماگودئی» با طبیعت است. در فرهنگ غرب، جادو یا «ایماگودئی»، عموماً در تقابل با طبیعت است و گاه هم همراه طبیعت این بسیار مسئله مهمی است و برای همین، شما در بسیاری از داستان‌های اروپایی می‌بینید که طبیعت تله‌های گوناگونی دارد و اصلاً یک تله است. هراس آورترین تجلی جادو، معمولاً در دل جنگل‌های تیره و انبوه صورت می‌گیرد.

اما آن چه از «ایماگودئی» در داستان‌های سحرآمیز یا عجایب ترجمه شده، همراهی با طبیعت است. اگر بخواهم دو مثال بزنم که بعد دوستان آن‌ها را باز کنند، شاید بشود شازده کوچولو و همین هری‌پاتر را در نظر گرفت. در هری پاتر، نویسنده وقتی می‌خواهد اوج وحشت را نشان دهد، ماجرا در جنگل اتفاق می‌افتد. حداقل

یکی از جلوه‌های مهمش این است. اما در شازده کوچولو، مشکل و مسئله این است که افراد از طبیعت جدا شده‌اند. افراد اسیر فرهنگی شده‌اند که خودشان ایجاد کرده‌اند.

فکر می‌کنم در خاطرهٔ جمعی اروپاییان، این وحشت از طبیعت و مقابله با طبیعت وجود دارد. در تخیل‌شان هم این طوری تأثیر گذاشته و سرانجام در هنر و ادبیات هم بروز کرده. این می‌تواند در باورهای دینی‌شان ریشه داشته باشد که بالاخره طبیعت بوده که باعث رانده شدن انسان از بهشت شده. طبیعت همیشه نوعی تله و یک مرحله‌گذار وحشتناک برای انسان بوده که بسیاری از انسان‌ها نتوانسته‌اند این‌گذار را انجام بدهند.

حال دوباره برگردیم به هری پاتر. هری پاتر در واقع توانسته مجموعه‌ای از کارهای جادویی ارائه دهد. در واقع از این «ایماژ یا»، به خصوص حافظهٔ «ماژی». غرب، به خوبی استفاده کرده و خود نوآوری‌های زیادی ندارد و اصولاً بر پایهٔ صور قبلی بنا شده است. بهترین چیزی که می‌توان در ارتباط با این مجموعه گفت، از نظر بنده این است که خوب توانسته این‌ها را ترکیب بکند. یعنی تراکم صور «ماژیا» در هری پاتر، واقعاً فوق‌العاده است. مشخص نیست این تراکم، باتوجه به این که قرن‌ها عنصر «ایماگوماژیا» را در خودش دارد، چگونه متشتت نمی‌شود؟ شاید به این دلیل که نویسنده‌اش به خوبی توانسته این‌ها را با همدیگر ترکیب کند. در واقع، اوج هنرنمایی خانم نویسنده، در ترکیب زیبایی است که انجام داده. به نظر من او توانسته تخیل را در حیطهٔ تعقل به نظم بکشد. در این زمینه بسیار موفق است. خب، این موفقیت علت‌های دیگر هم دارد؛ از جمله سینما، تلویزیون و اینترنت و... که دوستان توضیح خواهند داد. البته خود کتاب این ارزش را داشته، اما علت‌های اجتماعی هم مؤثر بود؛ یعنی افق‌های انتظار کاملاً آماده بود تا چنین چیزی مطرح شود و این چنین مورد استقبال قرار بگیرد.

نمونه دیگر در کنار هری پاتر، ارباب حلقه‌هاست که البته می‌شود تمایزهای خیلی جدی بین‌شان گذاشت از نظر مخاطب، از نظر نوع داستان و غیره. مثال دیگر «مانگو»هاست که واقعاً در همین راستا حرکت می‌کند و نقش «ایماگو ماژیا» در آن کاملاً مشخص است. حالا گاهی به شکل جادویی و گاهی هم به ویژه «آن ساینس فیکشن» یا علمی ـ تخیلی از مورد اخیر، می‌توان «دراگون بارزد»، «ب.ت. ایکس» و «شوالیه‌های زودیاک» اشاره کرد. همهٔ این‌ها به صورت انیمیشن مطرح شده‌اند و در اختیار کودکان هستند. اگر گفتم هری پاتر توانسته از این عناصر در واقع چندین هزار ساله استفاده کند، دلیلش این است که شما در مجموعه کتاب‌های هری پاتر، با عناصری مثل جارو، کلاه، لباس و شغل جادویی، حلقه، گوی، آینه، معجون و مهره روبه‌رو هستید و این‌ها هر کدام به تنهایی شاید موضوع اصلی یک داستان تخیلی و جادویی باشند. اما شما این جا همهٔ این‌ها را به اضافهٔ جانوران و به اضافه فضاها در کنار هم دارید و نویسنده توانسته همه این‌ها را با هم ترکیب کند. به اضافه آن عامل مهمی که به نام «عهد» مطرح است. ما در داستان‌های جادویی و تخیلی و گاهی هم در ژانر وحشت، عهدی با شیطان داریم که خیلی جاها مطرح می‌شود. از «فاوست» گرفته تا قبل از آن و بعد از آن هم همیشه عده‌ای هستند که پیمانی با شیطان بسته‌اند.

من مباحثم را با این جملات پایان می‌دهم که انسان به وسیله جادو، مثل بقیهٔ جلوه‌های تخیلی، می‌خواهد مرزهای زمان و مکان را بشکند؛ یعنی از مرگ فرار کند و از مکانی که در آن محصور است، بگریزد و به قدرت و لذت برسد. قدرت و لذت، به آن شکلی که انسان دنبالش می‌گردد، دردنیای واقعی وجود ندارند و او مجبور است که در دنیای تخیلی دنبالش بگردد و برای همین، زمان‌ها و دنیاهای موازی می‌سازد تا بتواند در آن دنیاهایی که خودش می‌سازد، به میل‌ها و آرزوهای باطنی‌اش نائل شود. ادامهٔ مبحث را از آقای احمدیان می‌خواهم که ادامه بدهند تا بعد در خدمت سایر دوستان باشیم.

**نجومیان:**
**جوانان، دیگر تصاویر ثابت را نمی‌فهمند و تنها تصاویر متحرک باقی مانده است. ببینید، این خیلی مسئله مهمی است. تصویر ثابت به نگاه کاملاً خلاقانه و مشاهده و ادراک خلاقانه نیاز دارد، در حالی که در تصویر متحرک، شما بازیچهٔ دست یک فرد می‌شوید**

**کاموس:** با تشکر از آقای دکتر نامور که بحث ریشه‌شناسی دو واژهٔ ای‌مگو دئی (Imago Dei) و ای‌میگو مگیا (Imago Magia) را انجام دادند و حالا در خدمت آقای دکتر احمدیان هستیم.

**دکتر مهرداد احمدیان:** با تشکر از همه دست‌اندرکاران کتاب ماه کودک و نوجوان و هم‌چنین از آقای دکتر نامور، بابت ورود در بحث و معرفی مبسوطی که از بعضی از اصطلاحات و واژگان و پیشینه آن‌ها در تاریخ و در ادبیات ارائه دادند.

من می‌خواهم در مقدمه بحثم به این بپردازم که بحث جادو در تاریخ کجا شروع می‌شود. سپس برسم به این که تفاوت جادو با اسطوره و با ایمان مذهبی چیست؟ هم‌چنین، به مقوله‌هایی مثل «سرزمین موعود»، «ناکجا آباد» و «کیهان» خواهم پرداخت که نشانه‌های این مقوله‌ها را می‌توانیم در بعضی از فیلم‌هایی که اخیراً ساخته شده می‌شود، به خوبی جست‌وجو کنیم.

شاید بتوان گفت که جادو در طول تاریخ، قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین کُنش انسانی بوده است. انسان پیش از تاریخ با مناسک جادویی و آیینی، روابط اجتماعی و زندگی قبیله‌ای‌اش را شروع می‌کند. اما این که چرا جادو به وجود می‌آید و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

انگیزه‌های به وجود آمدنش چیست، همهٔ شما به خوبی می‌دانید، اما بحث‌های‌ریزی دارد که بد نیست راجع به بعضی از آن‌ها بیشتر فکر کنیم. مثلاً این که مبحث روح در جادو چگونه است و در افسانه‌ها و اسطوره‌ها و داستان‌های مذهبی به چه شکلی تغییر می‌کند؟ آیا ما در طول تاریخ یک کانسپت (concept) یا مفهوم از روح داریم یا نه، به تدریج دگرگون شده تا می‌رسد به مفاهیم خدا و خدایان (آنتروپومورفیک)، چند خدایی و خداانسان و سپس خدای واحد و خدای مذاهب سامی؟

در اواخر قرن نوزدهم، یک مردم‌شناس انگلیسی، جیمز فریزر، این مفاهیم را از نزدیک در قبائل مختلف آفریقایی، استرالیایی و آمریکای جنوبی جست‌وجو کرده و به این مسئله پرداخته است که با چه انگیزه‌ای این جادوها شروع می‌شود و شکل می‌گیرد؟ انگیزه‌ای که او ذکر می‌کند. در کتاب معروفش (شاخه زرین) که شاید با آن آشنا باشید، دیگر، انگیزهٔ فرار از مرگ است.

این کتاب دوازده جلدی است و مباحث جادو و روابط اجتماعی را در شکل ابتدایی‌اش، به طرز مبسوط تجزیه و تحلیل می‌کند. به هر حال، انسان از همان ابتدای خلقت و زندگی، با ترسی از مردن و از بین رفتن مواجه بوده و این ترس را در طبیعت در اطراف خودش هم می‌دیده. درواقع، هم با تولد و زایش و تجدید حیات روبه‌رو بوده، هم با مرگ و نابودی. انسان برای رهایی از این ترس، پناه می‌برد به جادو. جادوهایی که در تمدن‌های کشاورزی به مناسبت حاصلخیزی و ریزش باران و شکرگزاری رواج می‌یابد، به تدریج و در دوره‌های بعدی تثبیت می‌شود.

به هر حال، قدیمی‌ترین و کهن‌ترین جادوها، همین جادوهای فرار از مرگ است که فریزر در قبایل بدوی جست‌وجو و به نمونه‌های بسیاری اشاره می‌کند. مثلاً می‌گوید انسانِ آن زمان عقیده داشته که موجود زندهٔ دیگری عین خودش و با تمام مشخصات خودش، ولی در ابعاد کوچک، در داخل بدنش وجود دارد و درواقع آن موجودی که مثل خودش است، به قدری سبک است که می‌تواند پرواز کند و می‌تواند از دهانش در موقعی که به شدت مریض می‌شود یا در هنگام مرگ، خارج شود. آن زمان هنوز مفهوم روح وجود نداشته در نزد انسان برای همین، مناسکی به وجود می‌آورد تا مانع خروج آن موجود کوچک درونی، از جسم خودش شود.

به تدریج مردم شناسان دیگری می‌آیند و این نظریات را بسط می‌دهند. یکی دیگر از مردم شناسان، اسم این موجود کوچکی را که فریزر به آن اشاره کرده، «نوِاما» (Pnuema) می‌گذارد. «نوِاما» در واقع همان انرژی یا تمام روح هستی است که در تمام ذرات هستی جریان دارد و انسان بدوی، این را حس می‌کرده. او این انرژی یا این روح یا این عامل مولد یا آفریننده را در دور و برش حس می‌کرده. قبایل در رقص‌های جادویی و حلقه وار، تحت نظر شکارچی برتر که همزمان جادوگر یا پزشک قبیله هم بود، این رقص‌های جادویی را برگزار می‌کرده‌اند. او به عنوان انسان «آلفا من» یا انسان برتر یا انسان اول، سعی می‌کند با «نوِاما» مرتبط باشد و از قدرت‌های «نوِاما» بهره‌برداری بکند. قبایل بدوی با همین حلقه‌های رقص مقدس و وردهای مقدسی که پس از رقص اضافه می‌شود، به آن و ریتم‌هایی که تکرار می‌شود، در واقع روح نوِاما به تدریج وارد «بدن قبیله» می‌شود. آن‌ها معتقد بودند که تمام افراد قبیله، یک بدن واحد هم دارند که آن روح یا نوِاما وارد آن بدن واحد می‌شد و معتقد بودند تا موقعی که آن نوِاما در بدن قبیله‌ای قرار دارد، آن‌ها از گزند مصون هستند. برای همین بود که قبل از شکار رفتن و بسیاری از کنش‌هایی که داشتند، این مناسک را اجرا می‌کردند که از آن نوِاما مدد بگیرند و در هنگام شکار بتوانند مثلاً به روح حیوان غلبه کنند و نمونه‌هایی از این دست.

**نامورمطلق:**
**در شرق ما بیشتر تمرکزمان روی شعر است و خوشنویسی که بهترین تجلی شعر است، اما در غرب مجسمه‌سازی و همین طور نقاشی در اشکال بسیار متنوعش رایج است. برای همین است که هنوز هم (خلاف آن انتظار همگانی)، بیشترین فعالیت‌های جادویی در غرب و در اروپا و آمریکا انجام می‌شود. در اروپا تقریباً هر محله‌ای برای خودش یک پیشگو و جادوگر دارد. البته در شکل‌های جدید ترش، این کار با گوی یا با کارت یا با قهوه و این‌ها انجام می‌گیرد. مهم این است که همه این‌ها پیشگویی می‌کنند و یا به فعالیت‌های جادویی دیگر می‌پردازند**

این سنت «ری چوال» پیش می‌آید و در هنر هم شما نمونه‌هایش را در نقاشی‌های روی دیواره غارها دیده‌اید که در جنوب فرانسه، اسپانیا ودیگر جاها هست. نقاشی‌های این غارها به پانزده تا بیست هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد. در نقوش حیوانات و شکارچی‌ها در غار «لاسکو»، آن شکارچی دقیقاً همان «آلفا منی» است که دارد برای تسخیر یا رسیدن به نوِاما مراسمی را اجرا می‌کند.

بعد از این دوره، دوره‌ای است که اسطوره‌ها شروع می‌شوند. اسطوره از زمانی مدون می‌شود که زبان نوشتاری اختراع می‌شود و انسان می‌تواند این اسطوره‌ها را ثبت و ضبط کند. قبل از آن، اسطوره‌ها به شکل شفاهی منتقل می‌شده و وجود داشته، ولی اولین مدارک اسطوره‌های شفاهی که در مهرها ثبت شده و هم‌چنین در خطوط میخی روی کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌هاست، نشان می‌دهد که نمونه‌های قدیم این اسطوره‌ها، اسطوره‌های بین النهرین، سومری و اسطوره‌های مصری (هلیوپلیس، هرموپلیس و غیره) بوده است. سپس می‌رسیم به اسطوره‌های یونانی، ایلامی و ایرانی (میترایی ـ زرتشتی).

بعد این «ری چوال»ها جای خودشان را به چهرهٔ خدایان می‌دهند؛ یعنی به یک‌باره می‌بینیم که «نوِاما» دیگر وجود ندارد. به جای «نوِاما» مفهوم خدای برتر یا خدایان برتر می‌نشینند.

اما چرا این جابه‌جایی به وجود می‌آید؟ برای این که انسان از طریق اساطیر کازمولوژیک (کیهان شناسانه)، قبل از این که به تصویر خدایان برسد، برای خودش تصویرپردازی یا خیال‌پردازی می‌کند راجع به چگونگی خلقت و آفرینش. اولین اسطوره‌ها، اسطوره‌های کازمولوژیک یا کیهان شناسانه‌اند که ردپای آفرینش را جست‌وجو می‌کنند. از آن جا این نوِاما تبدیل می‌شود به قدرت‌های خدایی و قدرت‌های خدایی هم تنوع دارند، گوناگونند و گاهی در ستیزند.

این نکته را هم باید اضافه کنم که ابتدا از داستان‌های آفرینش یا خلقت، اساطیر کازمولوژیک محسوب می‌شود و سپس تبدیل می‌شوند به اساطیر «آنتروپومرفیک»؛ یعنی انسان خدایی یا خدا انسانی. دراسطوره‌های خلقت ،خدایان چهرهٔ انسانی ندارند. درست است که دیگر نوِاما هم وجود ندارد، ولی خدایی است که چهرهٔ انسانی ندارد. خدایی است که رازآمیز است. خدایی است که کماکان بشر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نمی‌تواند تصویرش بکند یا به ذهنش بیاورد و برای همین است که به شکل یک قدرت یا یک هستی، آن را در قالب «آیدل» یا بت‌هایی یا بت واره‌هایی تجسم می‌کرده. یعنی فقط می‌توانسته آن خدا را تجسم کند و نه چیزی بیشتر. بنابراین، آن خدایان «کارمولوژیک» که مربوط می‌شدند به نحوهٔ آفرینش، تقسیم می‌شدند به خدایان آسمان، زمین، اقیانوس‌ها و غیره که در آن جا ما هنوز چهرهٔ انسانی نداریم و بعد به یک‌باره اساطیر انسانی خدای «آنتروپومورفیک» شروع می‌شوند که در واقع، داستان خلقت انسان از آن جا نشات می‌گیرد و هم‌چنین خلقت سایر موجودات.

یکی از نمونه‌هایی که می‌توانیم در اساطیر «کازمولوژیک» پیدا کنیم، در اساطیر یونان است یا دراساطیر سومری که به خلق جهان و آفرینش جهان مربوط می‌شود. در اسطوره‌های «هلیوپلیس» مصری، نیرویی وجود دارد به نام اقیانوس ازلی یا اقیانوس تیره، به نام «Nu» که حجم بسیار وسیع و بی‌نهایتی است از تیرگی. این اقیانوس تیره در بالا وجود دارد و به تدریج از دل آن اقیانوس تیره، سرزمینی به شکل هرم، به نام «بن بن» فرود می‌آید و در راس آن هرم، خدای خورشید که آتم است، متولد می‌شود. همین «ایماژ» را شما در فیلم «ادیسهٔ فضایی ۲۰۰۱» می‌بینید که فرود جسم سنگی سیاه از آسمان به زمین شروع می‌شود. درواقع، برداشتی است از اساطیر «هلیوپلیسی». همین برداشت از اقیانوس تیره یا ازلی را در اساطیر سومری داریم که دراین جا هیولایی به اسم «تیامات» است که انسان نخستین، به نام «ماردوک» به کمک خدایان «آن» و «آن‌لیل»، می‌رود و تیامات را شکست می‌دهد. بعد از این واقعه است که انسان و زمان متولد می‌شود. همین مفهوم در اساطیر یونانی هم وجود دارد. خدای «اورانوس» که خدای آسمان‌هاست، خدای «گایا» که خدای زمین و مونث زن است و فرزند این‌ها به نام «کورونوس» که خدای زمان است. تا وقتی «کورونوس» هست، انسان متولد نشده و همه جا تیرگی و آسمان پهناور است، ولی پس از این که «کورونوس» کشته می‌شود، انسان متولد می‌شود و اولین خدایی که «کورونوس» را می‌کشد، پسر «کورونوس» است که «زئوس» نام دارد. بنابراین، وقتی زئوس یا خدایان المپی به وجود می‌آیند، خدایان، «آنتروپومورفیک» می‌شوند؛ شبیه انسان می‌شوند و کنش‌های انسانی دارند و غیره.

سپس می‌رسیم به داستان‌های «رمانس» که این‌ها نه از جنس اسطوره‌های «آنتروپومورفیک» و نه «آنتروپولوژیک» هستند. در رمانس ما برای اولین بار، می‌بینیم که نوعی حالت همدلی بین انسان و طبیعت برقرار می‌شود و انسان و طبیعت، انگار یک موجود واحدی می‌شوند که می‌توانند مدام به همدیگر تغییر شکل بدهند. طبیعت به نجوای انسان گوش می‌کند و بالعکس. انسان رمانس، انسانی است که قدرت‌های جادویی دارد.

می‌شود گفت اکثر فیلم‌هایی که کمپانی والت‌دیسنی ساخته، برگرفته از داستان‌های رمانس است. تک و توک داستان‌های اساطیری یا حماسی هم در آن می‌بینیم، ولی بیشتر داستان‌های رمانس است.

بعد می‌رسیم به داستان‌های دینی که خدای واحد دارند و داستان‌های مربوط به آن‌ها به وجود می‌آید. مذاهب سامی که شکل می‌گیرد در کنار مسیحیت، این «ایماژ»های مسیحی تبدیل می‌شود به یکی از سرچشمه‌های تولید تصاویر چه در هنرهای تجسمی و چه در هنرهای نمایشی امروز.

در هنرهای تجسمی، مثلاً در نقاشی دورهٔ بیزانس، اکثر تصاویر برگرفته از داستان تولد مسیح و تولد پسر خداوند و خدا به عنوان پدر آسمانی و هم‌چنین مکاشفات آخر زمان است که با نقاشی گویتک، در واقع این مکاشفات آخر زمان وارد نقاشی می‌شود. هم‌چنین در نقش برجسته‌های گویک در کلیساهایی مثل «شارت»، «سنت اتین»، «سنت ریمی» و... موتیف‌هایی به اسم «پندالیوم» یا «پندیوم» هست که مسیح در وسط قرار دارد و چهره‌هایی از نیروهای خیر و شر، در دو طرف او قرار دارند و صحنهٔ قضاوت آخر یا آخر زمان و «آرکی تایپ»های بهشتی و دوزخی و برزخی که یکی از داستان‌هایی که بد نیست بشنویم، داستانی است در بخش مکاشفات انجیل، راجع به سرزمین مقدس و سرزمین موعود یا وعده داده شده که عیناً از متن انجیل برای‌تان می‌خوانم:

«سپس دیدم یک آسمان جدید و یک زمین جدید دیگر آن آسمان اول و آن زمین اول در میان نبودند و نه دریا. و دیدم شهر مقدس را، شهر وعده داده شده را که فرو می‌آمد از عرش از جانب خداوند. درخشش آن چون جواهری نادر بود. چونان یشم به صافی کریستال. آن شهر دیوارهایی بس بلند داشت با دوازده دروازه که هر کدام یک مروارید بود و کوچه‌های شهر از طلای ناب، شفاف چونان بلور. در نور آن شهر ملت‌ها گام برخواهند داشت و پادشاهان زمین، افتخارهای‌شان را بدان می‌بخشایند.»

در نزد مسیحیان آغازین و الان هم همین طور، مرگ پایان زندگی نبوده، بلکه نوعی آغاز بوده؛ آغاز یک سفر که مقصد نهایی آن سفر، همین شهر ملکوتی یا مقدس بوده. همان ملکوت انجامین که در آن جا برگزیدگان، جاودانه در نور پروردگار خواهند زیست. در این شهر بی‌وزن رخشنده که مزین است به یاقوت کبود، زمرد، زبرجد، عقیق سبز و یاقوت ارغوانی، خداوند خود هر اشکی را خواهد زدود. آن جا دیگر درد و رنجی نخواهد بود و به همراه آزادی از درد رهایی نهایی نیز می‌آید؛ چون مرگ دیگر در میان نیست. در آن جا از نزاع میان ملت‌ها خبری نیست. در آن جا مردمان همهٔ سرزمین‌ها با هم و در هماهنگی با یکدیگر زندگی خواهند کرد. ضمن این که انسان‌ها برای درمان ملت‌ها، از درخت دانش خوشه چینی می‌کنند.

«موتیف»هایی که تک تک در این داستان می‌بینیم، «موتیف» سرزمین تزیینات این سرزمین موعود و بعد این که در این سرزمین دیگر اشکی نخواهد بود وعدهٔ بهشت و رهایی ملت و درخت دانش در این سرزمین، تمام «موتیف»هایی

**نجومیان:**
**افرادی که ازهری پاتر به عنوان یک اثر پیشرفته و از هر جهت پیشرو در ادبیات کودک نام می‌برند، کسانی هستند که آن را به عنوان یک اثر تفکر برانگیز، یک نوشتهٔ مفرح و در واقع نوشته‌ای که گسترهٔ افق‌های تفکر کودکان را باز می‌کند، یاد می‌کنند. از همه مهم‌تر این است که در دوره‌ای که کودکان دیگر کتاب نمی‌خوانند، یک حرکت کتابخوانی جدی ایجاد کرده است.**
**این یک واقعیت دردناک است که فقط منحصر به اروپا نیست. منظورم ایران هم هست**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

است که هم در داستان‌های متون قدیم و هم در ادبیات کودکان وجود دارد و از آن‌ها هم فیلم ساخته شده. البته تفاوتی بین «ری چوال»ها یا مناسک آیینی و جادویی هست با داستان‌های اسطوره‌ای و مذهبی. این تفاوت در این است که مناسک جادویی یا آیینی، از جنس «راز» هستند؛ یعنی قابلیت تأویل ندارند. اصلاً مفهوم جادو با مفهوم راز عجین است. به همین دلیل هم فقط از طریق آیین و اجرای آن است که می‌توان به عرصه مقدس وارد شد.

هم‌چنین، از آن‌ها (راز و جادو) نمی‌شود تصویرسازی کرد. البته از آیین‌ها و مناسک چرا.

در ضمن، تصاویر اسطوره‌ای یا رمانس یا تراژیک و حماسی و غیره نیز قابلیت تبدیل شدن به تصویر را دارند.

بنابراین، تمام چیزهایی که ما در ادبیات کودکان می‌بینیم، از جنس رمز هستند، نه راز. این رمزها، یا سمبل و نمادند یا استعاره (Mytaphore) و یا مجاز (Mytonomy) که قابلیت تأویل دارند. هیچ کدام راز نیستند.

دیگر وقت نیست که به کتاب هری پاتر و این فیلم آخر هری پاتر برسیم. فقط اشاره می‌کنم که تک‌تک مفاهیمی که این جا ذکر شد، مثل سرزمین دور دور، (Far a way Land ,Far) مفاهیم انسان، خدا و مفاهیم گوتیک، در فیلم هری پاتر نقش دارد. هری پاتر در واقع از سنخ داستان‌های گوتیک است. ادبیاتی در دوران گوتیک به وجود آمد که تبدیل به ژانر شد و الان در پژوهش‌های ادبی، به این آثار، ادبیات گوتیک گفته می‌شود (Litterature Gothic) این ژانر ادبی به مسئله جادویی می‌پردازد و مفاهیم مرگ و فرار از مرگ و غیره که خیلی از «ایماژ»های مربوط به این داستان‌های گوتیک، اخیراً در داستان‌های کودکان هم رواج پیدا کرده. مثل همین داستان هری پاتر و غیره، ولی ما معادل آن‌ها را در ادبیات کودکان ایران یا فیلم‌های کودکان فارسی تا به حال ندیده‌ایم.

**کاموس**: سپاس گذاریم از آقای دکتر احمدیان که بحث را رساندند به جایی که دقیقاً وارد حیطهٔ ادبیات کودک و نوجوان می‌شد. امیدوارم که آقای دکتر نجومیان، قسمتی از بحث را که به تجلی این تصاویر در ادبیات کودک می‌پردازد، ادامه بدهند. در خدمت شما هستیم.

**نجومیان**: با عرض سلام خدمت همهٔ حضار گرامی. بنده جزو سخنرانان اصلی این بحث نبودم. در واقع، دعوتی از طرف آقای نامور انجام شد که در این زمینه مشارکت کنم. از آن جا که تخصص من ادبیات کودک نیست، دیدم می‌توانم با توجه به آشنایی نسبی با محیط اجتماعی انگلستان و تاثیری که آثار ادبی مثل هری پاتر، ماجراهای نارینا و البته ارباب حلقه‌ها ،دراین جامعه می‌گذارند، صحبت کنم. واقعیت این است که هفتهٔ گذشته در این‌باره بسیار فکر و تحقیق کردم و سرانجام، دو مقاله انتخاب کردم و بحث من هم در واقع معرفی این دو مقاله است. من حرف زیادی از خودم نخواهم گفت.

**احمدیان:**
**انسان از طریق اساطیر کازمولوژیک (کیهان شناسانه)، قبل از این که به تصویر خدایان برسد، برای خودش تصویرپردازی یا خیال پردازی می کند راجع به چگونگی خلقت و آفرینش. اولین اسطوره‌ها، اسطوره‌های کازمولوژیک یا کیهان شناسانه‌اند که ردپای آفرینش را جست‌وجو می کنند**

مقالهٔ اول نویسنده‌اش مایکل اوبراین (Michael O'Brian) است. «هری پاتر و الحادی‌سازی فرهنگ کودک» (Culture of Children's (Harry Potter and Paganization نام مقاله اوست. این مقاله از دید یک کاتولیک متعصب نوشته شده، ولی می‌تواند دو اردوگاه اصلی یا دو پاسخ اصلی را در قبال اثری مثل هری پاتر خلاصه کند. این است که کم و بیش به بخش زیادی از صحبت کوتاهم به معرفی این بحث آقای مایکل اوبراین خلاصه می‌شود. در ادامه هم قدری راجع به مقالهٔ دیگری صحبت می‌کنم. این مقاله درواقع چکیدهٔ یک سخنرانی از کمیل پگلیا (Camille Paglia) که در زمینهٔ تصویرسازی و مباحث مردم‌شناسی، صاحب نظراست. این مقاله، متن یک سخنرانی در دانشگاه یورک تورنتو به نام «جادوی تصویر کلام و تصویر در عصر رسانه» است.

چیزی که به نظر می‌آید دو واکنش اصلی در برابر اثری به نام هری پاتر را شکل می‌دهد، در واقع دو دیدگاهی است که از مذهب ریشه می‌گیرد. خیلی جالب است طرفداران و منتقدین هری پاتر، کم و بیش از خاستگاه مذهبی به قضیه نگاه کرده‌اند. و این خودش شاید با موضوع بحثی که دوستان عزیز تا این جا مطرح کرده‌اند، نزدیک باشد. افرادی که ازهری پاتر به عنوان یک اثر پیشرفته و از هر جهت پیشرو در ادبیات کودک نام می‌برند، کسانی هستند که آن را به عنوان یک اثر تفکر برانگیز، یک نوشتهٔ مفرح و در واقع نوشته‌ای که گسترهٔ افق‌های تفکر کودکان را باز می‌کند، یاد می‌کنند. از همه مهم‌تر این است که در دوره‌ای که کودکان دیگر کتاب نمی‌خوانند، یک حرکت کتابخوانی جدی ایجاد کرده است. این یک واقعیت دردناک است که فقط منحصر به اروپا نیست. منظورم ایران هم هست. بچه‌ها کتاب نمی‌خوانند و به جای آن ترجیح می‌دهند بازی‌های ویدیویی کنند یا جلوی ماهواره بنشینند و چیزهایی شبیه این. در این دوره اگر شما بچه‌ها را بنشانید یک جایی و از آن بخواهید که کتاب دو هزار صفحه‌ای را بخوانند این خودش یک معجزه است. و از این جهت، خانم رولینگ بسیار مورد ستایش قرار گرفته.

کتاب هری پاتر پر از شگفتی، پیچش‌های زیبا و از نظر فضاسازی بسیار زیباست. مثلاً در همان کتاب اول، فضاسازی خانهٔ هری بسیار مخوف و پرتأثیر

قهرمان و محور نیست (طوری که در هری پاتر می‌بینیم) و تنها کسی است که می‌خواهد نظم اخلاقی جهان را حفظ کند. در ارباب حلقه‌ها شخصیتی مثل «گندولف» را داریم که با عنوان جادوگر نام برده می‌شود، ولی در واقع جادوگری نیست که قصد این را داشته باشد که کنترل دیگران را به دست بگیرد. اولاً که گندولف، بسیار کم از نیروهای جادویی‌اش استفاده می‌کند، در حالی که در هری پاتر درست عکس این است.

گندولف در به کار بردن این نیرو، خیلی خسیس است و وقتی هم آن را به کار می‌برد، فقط برای کمک به این چند جوان است که در واقع در مسیر «ادیسه» وارشان بتوانند حرکت کنند.

آقای اوبراین نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید که دنیای هری دنیای غرور است. در حالی که دنیای کسی مثل فرودو، دنیای عشق است؛ عشق و قربانی شدن برای دیگران. درواقع فرودو یک چنین نقشی در داستان ارباب حلقه‌ها دارد. این مقاله تمایزی بین جادوی سیاه و سفید و تفاوتی بین استفادهٔ خوب و بد از جادو قائل نمی‌شود.

اوبراین اعتقاد دارد که به تمامی جادو، در سلطه و حیطهٔ شیطان است.

حال به مقاله دوم می‌پردازم. این مقاله در اصل، دربارهٔ جادوی تصویر است.

کمیل پگلیا می‌گوید، جامعهٔ امروزی ما در بند یک فرهنگ بصری گرفتار شده و جدالی بی‌پایان بین سلطهٔ تصویر و کلام، در طی تاریخ وجود داشته است.

جهان ما با این جادوی تصویر، فرهنگ و تخیل را به اضمحلال کشانده است. فرهنگ بصری جامعهٔ امروزی یک فرهنگ کاملاً منفعل است؛ یعنی بیننده یا مشاهده‌گر کاملاً انفعالی به موضوع تصویری‌اش نگاه می‌کند و سرانجام، حرف خانم پگلیا این است که شاید نجات دهندهٔ جهان آینده، جادوی کلام باشد و در این نبرد شاید ما باید بازگردیم به جادوی کلام.

کمیل پگلیا یکی از بحث‌های خیلی جالبی که مطرح می‌کند و من این بحث را در ادبیات پست مدرن تحقیق و دنبال کرده‌ام، ولی این جا بیشتر در مورد ادبیات کودک مطرح شده، این است که در جامعه‌ای که اسم آن را عصر رسانه می‌گذاریم، در واقع محیط بصری کودکان یک محیط درهم و برهم، گسسته و بی‌ثبات است.

جوانان، دیگر تصاویر ثابت را نمی‌فهمند و تنها تصاویر متحرک باقی مانده است. ببینید، این خیلی مسئله مهمی است. تصویر ثابت به نگاه کاملاً خلاقانه و مشاهده و ادراک خلاقانه نیاز دارد، در حالی که در تصویر متحرک، شما بازیچهٔ دست یک فرد می‌شوید.

البته همیشه این طور نیست. به این شکل اگر بخواهیم به قضیه نگاه کنیم، تمام سینما تخطئه می‌شود و من خودم از طرفداران پروپا قرص سینما هستم. ولی در مقایسه، مخصوصاً از نگاه کودک این را می‌گویم.

شکل‌های هنری مسلط دوران ما از این قرارند: کاریکاتور پویا نمایی، بازی‌های ویدیویی و هر گونه تفریح «سایبرتیک» و تکنولوژی «سایبر».

نتیجه چیست؟ نتیجه این است که چارچوب ارجاعی کودکان و نوجوانان از دست می‌رود. این ارجاع به دو موضوع برمی‌گردد. البته مقاله بیشتر به بحث مکان پرداخته، ولی به نظر من این زمان را هم شامل می‌شود. درواقع، ما دو گونه ارجاع می‌بینیم که در کودکان از بین رفته است: یکی ارجاع زمانی و دیگری ارجاع مکانی. به این معنی که کودکان و نوجوانان ما از جایگاه تاریخی‌شان کاملاً بی‌اطلاع می‌شوند. مرتب می‌گویم «ما». به این دلیل که من بر این عقیده‌ام که کودکان ایرانی هم شامل این قضیه هستند.

کودکان جایگاه تاریخی و زمانی‌شان را از دست داده‌اند و در عین حال، نمی‌دانند از نظر مفهوم فضایی، در کجا هستند. دلیلش هم این است که مفهوم فضای انسانی، مسخ شده است. یعنی در ادبیات و هنر معاصر که ادبیات کودک بخشی از آن است، ما مرتب کنار هم چینی چیزهای نامتناجس رامی بینیم و این کنار هم چینی، (Pastishe bricolage) مخصوصاً کودکان را دچار سرگیجه و جنون می‌کند. برای بزرگسال شاید خیلی زیبا باشد که اثری را نظاره کند که در آن فضاها و زمان‌های متفاوت در کنار هم چیده شده‌اند، ولی برای کودک و نوجوانی که هویت فردی‌اش در حال شکل‌گیری است و نیاز به ارجاع دارد، قضیه فرق می‌کند. شما اگر ارجاع را از کودک بگیرید، چیزی جز جنون برای کودک به ارمغان نخواهید آورد. این کودک به مرحلهٔ نوجوانی که می‌رسد آدم کاملاً ناسالمی می‌شود. دلیلش هم این است که ارجاعش را به یک زمان و مکان خاص از دست می‌دهد. این در واقع نقطه نظر این مقاله بود و کمیل پگلیا، با تصویر جالبی آن را توصیف می‌کند:

«انسانی که از کشتی مادری فرهنگ خودش دور شده و گم گشته شده در یک اقیانوس».

نکتهٔ دیگری که در مورد کودکان و هنر معاصر خودش را نشان می‌دهد، هجوم محرک‌های حسی است؛ یعنی کودکان مورد هجوم این محرک‌ها هستند. نسل بنده قدرت رقابت با کودکان را در این زمینه نداریم. یعنی آن سرعت عملی که کودک در مقابل این محرک‌های حسی نشان می‌دهد، فوق‌العاده است.

البته ممکن است در مرحلهٔ نخست، این خیلی جالب به نظر برسد، ولی وقتی شدت می‌یابد، سبب می‌شود که محرک‌های حسی به حدی برسد که فرد، هویت فردی‌اش را از دست بدهد.

او درواقع فقط یک نظاره‌گر می‌شود و دیگر در پی تولید نمی‌رود. مقاله عنوان می‌کند که اکنون برای کودکان و نوجوانان، جنبه‌ای از هنر که برای‌شان جالب است، یکی جادوست و یکی اسطوره و یکی تراکم احساسات. هر اثر هنری که احساسات خیلی قوی داشته باشد (و شما می‌دانید جلد سوم و چهارم هری پاتر، چه بار احساسی سنگینی دارد)، فشار عصبی وحشتناکی بر بچه‌ها وارد می‌کند که این

**بلخاری:**
**در سپیده دم ظهور هنر و ادبیات در تمدن غربی، در باطن آن نوعی جادو و قدرت باطنی داریم که البته در جهت خیر استفاده می‌شود. اگر شما فرصت کنید و بخش ۶۸ «ایلیاد» را بخوانید می‌بینید که هومر، شش صفحه را اختصاص می‌دهدبه توصیف سپر «آشیل» که بسیار جادویی است؛ یعنی «آشیل» اگر رویین تن است، یکی از عوامل رویین تنی او برمی‌گردد به سپر جادویی‌اش که «هفاستیوس» برایش ساخته‌است**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

است. کتاب‌های هری پاتر پر از ابتکار است. یک ابتکار خیلی کوچک، همین بازی «کوییدیچ» است. الان راجع به اصول آن و این که چگونه می‌شود کوییدیچ را بازی کرد، کتاب چاپ شده است. در این داستان چیزهای جالب دیگری هم در آن می‌بینیم؛ مثلاً جغدی که نامه بر است و این‌ها همه باعث شده که بسیاری برای این اثر کف بزنند.

در مقابل، درمقاله‌ای که انتخاب کردم که به شما معرفی کنم، آقای مایکل اوبراین مطرح می‌کند که این اثر، تصویرسازی جادوست.

به این دلیل، هم از دید وی این یک اثر ضد مذهبی و ضد مسیحی محسوب می‌شود و یک حرکت بسیار حساب شده و نظام یافته در مقابل مسیحیت است. جادو به آن مفهومی که در صحبت‌های دوستان بود. آقای دکتر نامور دقیق اشاره کردند که تسخیر طبیعت توسط انسان یکی از مظاهر جادوست. جادو به اعتقاد کاتولیک‌های مسیحی، به این معنی است که انسان به دنبال دانش یا قدرتی مخفی بگردد. تا این جایش از دید یک مسیحی هیچ ایرادی ندارد. ولی ایراد این است که این قدرت و دانش مخفی، در خدمت کنترل دیگران باشد. این اتفاقی است که در هری پاتر می‌افتد. در هری پاتر دانش برای اعتلای انسانی نیست؛ برای این نیست که انسان، انسان بهتری شود. فقط مهم است که پیروز شود. این یک نبرد است و ما باید بتوانیم تا می‌توانیم دیگران را کنترل کنیم. هری در این داستان چنین نقشی دارد؛ نقش یک جادوگر. تفاوت بین جادوی مثبت و جادوی منفی در داستان هری پاتر روشن نیست و ما می‌بینیم که حربه‌هایی که هری به کار می‌برد، با حربه‌های «ولد مورت» خیلی از هم دور نیست. دراین داستان ،ارجاع‌هایی می‌شود به شیطان‌گرایی (Satanism)، مانند اشارهٔ خیلی روشن به جشن «هالووین». جشن «هالووین» که در واقع جشن شیطان است، در آخرماه اکتبر ،در داستان به عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جشن سال، به جای کریسمس مطرح می‌شود. اصولاً در این داستان، قدرت‌های فراطبیعی و جادویی، برای تسلط بر انسان به کار می‌رود.

اوبراین در این مقاله، ارجاعی به کتاب دیگری داده و گفته که اصولاً در کتاب مقدس، جادو همیشه با شیطان همراه است. این شیطان است که جادو را به انسان یاد می‌دهد. دلیلش هم این است که شیطان می‌خواهد که انسان قدرت خداوندی را به دست خودش بگیرد.

این جادو به یک معنی انسان را از آن انسان بودنش خارج می‌کند. انسان موجودی می‌شود که جای خدا را می‌خواهد بگیرد که در واقع این برمی‌گردد به آن یکسان‌سازی بین انسان و خدا.

اما تاثیری که این کتاب بر جوامع اروپایی داشته، خیلی عجیب است. در این مقاله ذکر شده که یک فدراسیون بت پرستان یا الحادیون (Pagan Federation) در انگلستان وجود دارد که ادعا می‌کندهر ماه، صد بچهٔ انگلیسی به ما نامه می‌نویسند که چگونه می‌توانیم جادوگر شویم و چگونه می‌توانیم بیاییم در مدرسهٔ جادوگری درس بخوانیم؟ تعداد زیادی از بچه‌ها به خانم رولینگ نامه نوشته‌اند و طوری نامه نوشته‌اند که به نظرشان آمده واقعاً مدرسه «هاگوارتز» وجود دارد و جایی به این نام هست که می‌شود رفت و در آن درس جادوگری خواند. پس از چاپ این کتاب‌ها، تعداد زیادی مقاله و کتاب در زمینهٔ جادوگر شدن چاپ شده است. شما کافی است فقط عظمت تأثیر چنین اثری را با جست‌وجو در «گوگل» یا «یاهو» ببینید که صدها هزار صفحه در اینترنت به شما معرفی می‌کند.

البته من دارم فقط توصیف می‌کنم و به هیچ وجه خودم را در مقام قضاوت قرار نمی‌دهم. دلیلش هم این است که تخصص اصلی‌ام (همان طور که اشاره کردم) این کار نیست. من فقط می‌خواهم خلاصهٔ یک سری مطالب را به شما ارائه دهم.

در مقابل این آثار خانم رولینگ، دو نویسنده مطرح می‌شوند در ادبیات انگلیسی؛ یک تالکین و دیگری اس لوییس این دو نویسنده با هم دوست و هم عصر بودند و در خط اصلی مسیحیت قرار می‌گیرند. حالا این تفاوت‌ها چیست؟

در «ماجراهای نارنیا» می‌بینید که شخصیت اصلی داستان که نامش اصلان است، بسیار با هری پاتر تفاوت دارد. اصلان هم درگیر جنگ است، ولی جنگی که اصلان در آن حضور دارد، از خودخواهی و به دست آوردن نیرویی خاص برای کنترل موقعیت به دور است. اصلان قهرمانی است که خودش را برای دیگران قربانی می‌کند و عملا لوییس به ما می‌گوید که نیروهای ماوراء طبیعی هم به دست خداست. جالب این جاست که در داستان‌های نارنیا، وقتی کشمکش و نزاع به حد اعلای خودش می‌رسد، آن جاست که نیروهای الهی وارد عمل می‌شوند و مشکل را حل می‌کنند؛ همان چیزی که در شکل غیر مذهبی‌اش، در تراژدی‌های یونان می‌بینید. در نتیجه می‌شودگفت که اصلان در مقابل هری قرار می‌گیرد.

در کتاب ارباب حلقه‌ها هم یک شخصیت اصلی داریم به نام «فرودو» که او را هم دقیقاً می‌شود با هری مقایسه کرد. فرودو حلقه‌ای را به امانت دارد که نماد نظم اخلاقی جهان است و در عین حال اگر به دست ناباب بیفتد، نابودی جهان را در پی خواهد داشت. این جا در واقع فرودو فقط نقش یک محافظ را دارد. او

**احمدیان:**
**در هنرهای تجسمی، مثلاً در نقاشی دورهٔ بیزانس، اکثر تصاویر برگرفته از داستان تولد مسیح و تولد پسر خداوند و خدا به عنوان پدر آسمانی و هم‌چنین مکاشفات آخر زمان است که با نقاشی گوتیک، در واقع این مکاشفات آخر زمان وارد نقاشی می‌شود**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دست به ساختن یک تور می‌زند. قبل از این که ویژگی‌های این تور را برای‌تان بگویم، ذکر کنم که چرا امروزه هنر و ادبیات، وقتی می‌خواهد خیلی اوج بگیرد، به جادو نزدیک می‌شود؟ شما به سینما می‌گویید آینهٔ جادو. به تلویزیون می‌گویید جعبهٔ جادویی. به شعر می‌گویید: کلام جادویی، در ادبیات داستانی، از رئالیسم و سوررئالیسم می‌رسید به رئالیسم جادویی مارکز و کازانتزاکیس. حقیقتاً چرا؟ چرا امروزه هنر برای تعالی خود، می‌کوشد فاصله‌اش را با جادو را کم کند؟ و چرا ظرف ده سال گذشته، اکثر فیلم‌هایی که ساخته شده، بیشتر صورت تخیلی و جادویی داشته؟

به نظر می‌رسد که دنیای امروز، تمایل شدیدی به واقعیت‌گریزی دارد. می‌بخشید که از تور نامرئی «هناستیوس»، ناگهان وارد فضای پست مدرن شدم، ولی دوباره به آن برمی‌گردم. شما سری فیلم‌های «پارک ژوراسیک» اسپیلبرگ یا مجموع فیلم‌های جورج لوکاس به نام «جنگ ستارگان» را در ذهن‌تان مرور بکنید، می‌بینید که تصاویر و اصلاً بافت، بافت جادویی و واقعیت‌گریز است. بافت تخیلی دارد. فیلم سیارهٔ میمون‌ها، روز استقلال، سری فیلم‌های ارباب حلقه‌ها، سری فیلم‌های متریکس و...

کتاب مکاشفات یوحنا را در پایان اناجیل بخوانید، در حقیقت متریکس ۱، ۲ و ۳ براساس همان مکاشفات یوحنا نوشته شده که دکتر احمدیان، بخش‌هایی از مکاشفات یوحنا را که کاملاً جادویی است، خواندند. سری فیلم‌های هری‌پاتر، ادیسهٔ فضایی، آرماگه‌دون و فیلم‌های مختلف... چرا وقتی ظرف ده سال گذشته، فیلم‌های هالیوودی را بررسی می‌کنید، می‌بینید فیلم‌های واقعیت‌گریز بالاترین حد تماشاگر و فروش را داشته‌اند؟ دنیا وارد چه عرصه‌ای می‌شود؟ روی سؤال تأمل کنید تا برگردیم به بحث «هفاستیوس».

برای اثبات خیانت همسرش، دست به یک صنعتگری می‌زند که در باطنش جادو خوابیده. ما در فلسفهٔ هنر، وقتی می‌خواهیم «تخنه» را بررسی کنیم، ناگزیریم از یک الهه حرف بزنیم به اسم «مِتیس» Metis «متیس» در فرهنگ فارسی ما به «عقل فعال» ترجمه شده. الهه‌ای است که قدرت تبدیل واقعیت به خیال و خیال به واقعیت را دارد. کاری که مثلاً مارکز در «صد سال تنهایی» می‌کند. کاری که کازانتزاکیس در آخرین وسوسه مسیح انجام می‌دهد. در آخرین وسوسه مسیح، مرز بین وجدان باطنی گاهی بر سر مسیح فریاد می‌کشد، گاهی حتی کتکش می‌زند و گاهی مثل یک مادر از او مواظبت می‌کند، مرز این شخص با مثلاً «یهودا» کاملاً مشخص نیست. بنابراین در رئالیسم جادویی، لغزیدن از واقعیت به خیال، آن قدر لطیف صورت می‌گیرد که شما به عنوان خواننده متوجه نمی‌شوید که از واقعیت وارد عرصه خیال شده‌اید.

باری، متیس در اسطوره‌های یونانی، چنان رابطه دوسویه‌ای بین خیال و واقعیت برقرار می‌کند و آن‌قدر عالی این دو را به هم پیوند می‌دهد که شخص مخاطب را دقیقاً به تحیر وا می‌دارد. «هفاستیوس» برای ساختن تور، از «متیس»

**سری فیلم‌های هری‌پاتر، ادیسهٔ فضایی، آرماگه‌دون و فیلم‌های مختلف... چرا وقتی ظرف ده سال گذشته، فیلم‌های هالیوودی را بررسی می‌کنید، می‌بینید فیلم‌های واقعیت‌گریز بالاترین حد تماشاگر و فروش را داشته‌اند؟ دنیا وارد چه عرصه‌ای می‌شود؟ روی سؤال تأمل کنید تا برگردیم به بحث «هفاستیوس»**

و از «آتنا» کمک می‌گیرد و آن‌ها به او یاد می‌دهند تا در کارگاه آهنگری خودش توری بسازد که از آهن است، اما با چشم عادی نمی‌توانید آن را ببینید. او این تور را بر فراز رختخواب همسرش و «آرس» (در حقیقت در منزل خودش) آویزان می‌کند. در حالی که نه «آفرودیته» و نه «آرس» را نمی‌بیند. وقتی «هفاستیوس» به مأموریت آسمانی می‌رود، «آرس» می‌رود به منزل و به بستر او که ناگهان تور می‌افتد و بعد همهٔ خدایان توسط «هفاستیوس» فرا خوانده می‌شوند. او در حقیقت هنر خودش را به خدایان نشان می‌دهد.

بنابراین، در سپیده دم ظهور هنر و ادبیات در تمدن غربی، در باطن آن نوعی جادو و قدرت باطنی داریم که البته در جهت خیر استفاده می‌شود. اگر شما فرصت کنید و بخش ۶۸ «ایلیاد» را بخوانید می‌بینید که هومر، شش صفحه را اختصاص می‌دهد به توصیف سپر «آشیل» که بسیار جادویی است؛ یعنی «آشیل» اگر رویین تن است، یکی از عوامل رویین‌تنی او برمی‌گردد به سپر جادویی‌اش که «هفاستیوس» برایش ساخته. یا مثلاً اولین زن در اسطوره‌های یونانی «پاندور» یا پاندوراست که بعد می‌آید در کرهٔ زمین با «اپی مته» ازدواج می‌کند. ملاحت و حیله‌گری و نیرنگ را «هفاستیوس» به «پاندور» یاد می‌دهد.

هم‌چنین، اوست که به «آفرودیته» زیبایی می‌بخشد. به نظر من سپیده دم غرب، سپیده‌دم تلفیق هنر، ادبیات و جادوست. در حقیقت، تفکیک این‌ها غیرممکن است.

حتی وقتی در تفکر متافیزیکی غرب افلاتون علیه کتب هومر و هزیود می‌شود ودر کتاب جمهوری، صریحاً اولیای آتنی را به نخواندن کتب هومر و هریود توصیه می‌کند و می‌گوید، نگذارید بچه‌های‌تان این کتاب‌ها را بخوانند؛ چون در این کتاب‌ها خدایان هم مثل انسان دچار اشتباه می‌شوند، زنا می‌کنند، شراب می‌خورند و این سبب نوعی بدآموزی تربیتی می‌شود. اما همین افلاتون در رسالهٔ «یون»، وقتی از شعر حرف می‌زند، وقتی از کلام جادویی حرف می‌زند، ناگزیر است که خودش را به اسطوره‌ها متصل کند. او آن‌جا حرف از «جنون ربوبی» می‌زند؛ جنون ربوبی که یک شاعر در قلمرو جادویی به آن می‌رسد و براساس آن، قوهٔ تخیلش و قوهٔ خلاقهٔ ذهنی‌اش به کار می‌افتد و می‌تواند خلق کند آفرینش‌گری داشته باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خودش، مسئله و موضوع تحقیق روان‌شناسی گردیده است.

پس تراکم احساسات، اسطوره و جادو، این‌ها چیزهایی است که کودکان و نوجوانان امروزی به دنبالش هستند. من عرائضم را همین جا خاتمه می‌دهم و نتیجه‌ای که می‌گیرم، این است که شاید حرف کمیل پگلیا درست باشد که تصویر بسیار زیباست، ولی وقتی هجوم تصویر به حدی برسد که هویت فرد و معیارهای ارجاعی فرد را از او بگیرد، شاید کلام باید دوباره برگردد برای نجات کودکان و نوجوانان. متشکر.

**کاموس**: بسیار متشکراز آقای دکتر نجومیان. نکات مهم و اساسی دو مقاله را خیلی ارائه کردند و واقعاً این خودش هنر است. متشکریم.

در خدمت آقای دکتر بلخاری هستیم

**دکتر بلخاری**: خوشحالم که در خدمت عزیزان هستم و امیدوارم که ظرف دقایقی که در خدمت‌تان هستم، بحث مفیدی ارائه بدهم. البته قطعاً مجبورم و موظفم که بحثم را به شدت مختصر و فشرده عرض بکنم.

من پیش از آغاز جلسه، قصد داشتم درباره صور الهی یا تصاویر الهی در عرفان اسلامی سخن بگویم. مثلاً از عرفان ارجمند شیخ‌اشراق و نکات حیرت انگیزی که ابن عربی در «فتوحات»، درباره قوه‌ای به نام «همت» دارد و یا امام محمد غزالی، در مورد «فانوس خیال» صحبت کنم و به تأثیر سحرانگیز این مبانی مثالی و خیالی عرفان اسلامی، بر کتاب «سلامان و ابسال» جامی بپردازم و یا روی «حی بن یغظان»، و «منطق الطیر» عطار تمرکز کنم و آن فضای سحرانگیزی که ادبیات ما، ظرف هزار سال گذشته با آن دمخور بوده، اما برای این که یک مقدار بحث کاربردی‌تر شود، من هم به جنبه‌های دیگری از کتاب هری پاتر می‌پردازم. (گرچه بحث آقای دکتر بسیار کاربردی بود و ما به صورت صریح توانستیم با جنبه‌های مختلف هری پاتر آشنا شویم که مبنای اصلی این جلسه است.) همچنان که می‌دانید در قلمرو نظری نقد کتاب‌های هری پاتر، بیشتر مسئله جادو مطرح است و برای من ابتدا یک سؤال وجود دارد. اجازه بدهید با این سؤال، بحث خود را شروع کنم. آیا خانم رولینگ به عنوان یک نویسنده جرأت دارد که در فصل پایانی کتاب هفتم، هری پاتر را بکشد؟ بنا به موج بسیار گسترده‌ای که هری‌پاتر در میان نوجوانان و جوانان دنیا ایجاد کرده و به قدری با ماهیت روحی و روانی بچه‌ها تلفیق شده که حتی با این که می‌دانند داستان است، اما گریه می‌کنند. آیا حقیقتاً با ایجاد چنین موج گسترده‌ای، خانم رولینگ در آن فصول پایانی می‌تواند این کار را بکند؟ عرض کنم که این معنا، به دلیل بافت و ارتباط بسیار قدرتمندی است که کتب هری‌پاتر توانسته بین واقعیت و خیال ایجاد کند. می‌خواهم عرض کنم ارتباط بین خیال یا جادو (که البته در مباحث حکمی و فلسفی، بین خیال و جادو تفاوت و تفکیک بسیار گسترده‌ای وجود دارد) و ارتباط گستردهٔ بین جادو و ادبیات، سبب شده که کتب جادویی یا کلام‌های جادویی، تأثیرهای بسیار واقعی در زندگی انسان، به ویژه انسان معاصر بگذارند. این را به عنوان سؤال اول داشته باشید. سؤال دوم به فیلمی مربوط می‌شود که دو ماه پیش، در هالیوود اکران شد. این فیلم در حدود ۳۹۰۰ سینمای آمریکا اکران شد تحت عنوان «آرشیل» می‌دانید آرشیل، قهرمان اسطوره‌ای و جادویی کتاب «ایلیاد» هومر است. آیا سلطهٔ بلامنازع فیلم «مصائب مسیح» سبب شد که آشیل که در تاریخ غربیان، معادل اسفندیار یا رستم ماست، مورد بایکوت مصری مردم قرار بگیرد؟ یا این که مخاطبان، جادوی امروزی هری‌پاتر را بر آشیل که پس زمینه‌ای تقریباً سه هزار ساله در ذهن انسان غربی دارد، ترجیح داده‌اند؟ این سؤال مهمی است و در عرصهٔ ارتباط بین ادبیات و جادو، تبیینش بسیاری از نکات غامض بحث کلام جادویی را روشن می‌کند. من این دو سؤال را فعلاً به عنوان این که انگیزه‌ای پیدا کنیم برای برخورد عمقی با مسئله، طرح کردم. سعی می‌کنم در حین بحثم حتی‌المقدور به آن‌ها پاسخ بدهم.

**احمدیان:**
**انسان از همان ابتدای خلقت و زندگی، با ترس از مردن و از بین رفتن مواجه بوده و این ترس را در طبیعت اطراف خودش هم می‌دیده. درواقع، هم با تولد و زایش و تجدید حیات روبه‌رو بوده، هم با مرگ و نابودی. انسان برای رهایی از این ترس، پناه می‌برد به جادو. جادوهایی که در تمدن‌های کشاورزی به مناسبت حاصلخیزی و ریزش باران و شکرگزاری رواج می‌یابد، به تدریج و در دوره‌های بعدی تثبیت می‌شود**

من ارتباط ادبیات و جلوه یا در صورت کلی‌تر، هنر وجادو را در ادبیات غرب، در قاموس اسطوره‌ای به نام «هفاستیوس» تفسیر و تأویل می‌کنم. بنده به عنوان کسی که فلسفهٔ هنر تدریس می‌کند و بخشی از فلسفهٔ هنر، تاریخ هنر است، در کلاس دانشگاهی خودم ناگزیرم که از Techne حرف بزنم. در زبان فارسی شما اصطلاح هنر را دارید و بنیان پهلوی‌اش که «هونر» است؛ به معنای جوانمردی، نیکمردی و فضیلت، اما در غرب «تخنه» را دارید که این «تخنه» دقیقاً همان اصطلاح تکنیک را می‌سازد و حتی وقتی وارد زبان عربی می‌شود، هنر یا تخنهٔ یونانی، به «فن» یا «صنعت» ترجمه می‌شود.

«تخنه» در اسطوره‌های یونانی، با «هفاستیوس» شروع می‌شود. «هفاستیوس» یکی از فرزندان «زئوس» است که وقتی به دنیا می‌آید، یک چشمش کور و پایش لنگ است و چهره‌ای به شدت نازیبا دارد. به همین دلیل مورد غضب خدایان قرار می‌گیرد و از آن منطقه و قلمرو آسمانی، به زمین هبوط داده می‌شود؛ تقریباً شبیه تصویری که ما از آدم داریم. و عجیب است این آدم نازیبا با «ونوس» رومی‌ها (آفرودیته در فرهنگ یونانی که در فرهنگ رومی تبدیل به «ونوس» می‌شود) یا همان الههٔ زیبایی ازدواج می‌کند. هناستیوس خدای «تخنه» و آتش است. او خدای آهنگری و مهم‌ترین فعل وی هنرمندی اوست. در دو سه فصل از «ایلیاد»، درباره این اسطوره مطالبی هست. این جاست که ادبیات و هنر با جادو ارتباط بسیار وسیع و تنگاتنگی پیدا می‌کند. «هلیوک» یکی دیگر از شخصیت‌های اسطوره‌ای برای هناستیوس خبر می‌آورد که وقتی به مأموریت‌های آسمانی می‌روی، همسر تو با آرس، خدای جنگ، نردعشق می‌بازد و نه تنها با آرس، بلکه با خدایان مختلف.

او به شدت ناراحت می‌شود و تصمیم به مجازات آفرودیته و آرس می‌گیرد، اما لازم است که به نحوی به خدایان دیگر، خائن بودن این زن را نشان بدهد وگرنه استدلالش در محکومیت او در محکمهٔ خدایان، هیچ ارزشی نخواهد داشت. او

این تفکر، مسیری را می‌پیماید تا مثلاً در اندیشه فلوطین، هنر و ادبیات می‌شود تقلید از صور الهی، تقلید از صور معقول؛ یعنی هنرمند و ادیب حق ندارد از واقعیت تقلید کند. چون به قول افلاتون تقلید از واقعیت، خود، دوبله دور شدن از آن عالم مُثُل یا عالم حقیقت است. بنابراین، می‌آید آن واسطه‌ها را حذف می‌کند و می‌گوید یک هنرمند باید بتواند با تزکیهٔ روحی خود، به آن صور الهی نقب بزند و مجدداً به عنوان یک اثر ادبی یا اثر هنری، آن‌ها را بازآفرینی بکند.

عجیب است که این دیدگاه وقتی وارد تفکر شیخ اشراق می‌شود، چنین جمله‌ای را در تلویحات شیخ اشراق، در ارتباط با صور الهی می‌آفریند که بسیار جالب است.

من این جمله را هم بخوانم وبعد بحثم را خاتمه بدهم. درمورد تأثیرپذیری هنرمند وادیب از صور الهی، شیخ اشراق در تلویحات می‌گوید: «شواغل حسی تقلیل می‌یابد. یعنی یک هنرمند وادیب، قطعاً باید بتواند بر تمامی مفاهیم پیرامونی خودش که تمرکز را از او می‌گیرد، غلبه کند، نفس ناطقه در خلسه‌ای فرو رفته و به جانب قدس متوجه و مجذوب می‌گردد. این به نحوی بازخوانی جنون ربوبی افلاطون در رسالهٔ «ایون» و صور الهی یا صور معقول فلوطین در انئاد پنجم رسالهٔ پنجم تاسوعات است.

در این هنگام است که روح صاف و شفاف ضمیر آدمی، به نقش غیبی منقش می‌گردد. نقش غیبی گاهی به سرعت پنهان گشته و گاهی بر حالت ذکر آدمی پرتو می‌افکند. در برخی موارد، نقش غیبی به عالم خیال رسیده و از آن‌جا به علت تسلط خیال در لوح حس مشترک، به نیکوترین صورت و در غایت حسن و زیبایی ترسیم می‌پذیرد. آن‌چه از باطن غیب آدمی، صور الهی، به حس مشترک وی می‌رسد، گاهی در قالب یک صورت زیبا قابل مشاهده بوده [اینجا خیلی جالب است] و گاهی بر سبیل کتابت؛ سطری است که به رشتهٔ نگارش درمی‌آید.

یعنی از دیدگاه شیخ اشراق، بعد ابن‌عربی و بعد ملاصدرا و کلاً هنر اسلامی و هنر اسلامی ـ ایرانی، صور الهی منشاء آفرینش‌های ادبی و خلاقیت‌های هنری است. البته این مسئله پس از رنسانس، در تفکر غربی متحول شد و تفکر غربی به نحوی از تجسدی که آقای دکتر نامور به آن اشاره داشتند، فاصله گرفت. شما نمی‌توانید هنر قرن دوازده میلادی را با مثلاً آثار هنری مارسل دوشان یکی بدانید.

**احمدیان:**
**تصاویر اسطوره‌ای یا رمانس یا تراژیک و حماسی و غیره نیز قابلیت تبدیل شدن به تصویر را دارند. بنابراین، تمام چیزهایی که ما در ادبیات کودکان می‌بینیم، از جنس رمز هستند، نه راز. این رمزها، یا سمبل و نمادند یا استعاره (Mytaphore) و یا مجاز (Mytonomy) که قابلیت تأویل دارند. هیچ کدام راز نیستند**

آثار هنری حاضر و آماده‌ای که نمونهٔ مشهورش را حتماً می‌دانید چه بود (آبریزگاه منزلش) واقعیت قضیه این است که غرب بعد از رنسانس، از ماهیت هنر الهی، صور الهی و حتی صور اسطوره‌ای‌اش فاصله گرفت.

من معتقدم که در قلمرو هنر معاصر، تکنیک مقدم بر محتوا شده و برای بچه‌های امروز، جلوه‌های بصری و جادوگونه و سحرآمیزی هری‌پاتر مهم‌تر از نتیجه‌ای است که در پایان کتاب یا پایان فیلم باید گرفته شود. به نظر می‌رسد هدف و غایت که در فلسفهٔ قدسی و فلسفهٔ اسطوره‌ای، یکی از جنبه‌های اصلی روایت است، به تابعی از تکنیک و تصویر تبدیل شده. این انحرافی است که در جادوی بشری امروز رخ داده.

**کاموس**: سپاس از آقای بلخاری. آقای دکتر نامور مطلق بحث را جمع می‌کنند و بعد وارد بخش پایانی جلسه که بخش پرسش و پاسخ است، می‌شویم.

**نامور مطلق**: من تشکر می‌کنم از همکارانم. همان طور که خدمت‌تان عرض کردم، موضوع وسیع، گسترده و متنوع است که به جلسات بیشتری نیاز دارد.

ما هم گذرا و در خیلی مواقع، فقط عناوینی را مطرح کردیم که سؤال‌برانگیزند و در این جلسه راجع به آن صحبت می‌شود و یا این برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها تلاش کنیم موضوع، موضوع بسیار بکری بود. مثلاً ایماگی دنی» و «ایماگوماژیا»، موضوعی است که در کشور ما روی آن بحث نشده. ما نظرمان این بود که این صور را ریشه‌یابی و تقسیم‌بندی وبا دانش و آگاهی بهتری با آن برخورد کنیم. احتمالاً خیلی از مطالبی که مطرح شد، شاید به طور مستقیم با ادبیات کودک مرتبط نباشد، اما این جا افرادی حاضرند که متفکر هستند و می‌خواهند راجع به ادبیات کودک بحث کنند.

ادبیات کودک هم بخشی از ادبیات بزرگ و نه بزرگسال جامعه است که به نظرم شناخت این مطالب برای این دوستان می‌تواند مفید باشد. به همین دلیل راجع به جادو، راجع به مفاهیم مجاور ومربوط به جادو، مثل اسطوره هم بحث‌هایی شد و همین‌طور در ارتباط با تأثیر این موج جدید در جامعهٔ انگلستان در جامعهٔ جهانی که ما هم بی‌ارتباط با آن نیستیم و تحت تأثیر آن هستیم و خواهیم بود.

**کاموس**: سپاس از آقایان نجومیان، بلخاری، نامور مطلق و احمدیان. با توجه به توضیحی که آقای دکتر نامور مطلق دادند، این‌ها مقدمه‌ای بود برای ورود به مبحث ادبیات کودک و نوجوان که بدون شک الزامی بود و لازم است که این بحث‌ها انجام بگیرد و فکر می‌کنم که تا حالا و از این زاویه، به تصاویر الهی و جادویی در ادبیات کودک و نوجوان نگاه نشده و می‌تواند سرفصلی باشد برای جلسات دیگر. هم‌چنین، می‌تواند انگیزه‌ای باشد برای نقد کتاب‌هایی که تصاویر الهی ـ جادویی در آن‌ها موجود است و نیاز به استخراج و تحلیل منتقدان دارد که در واقع اعضای اصلی جلسه ما هستند. اگر دوستان سؤالاتی دارند، می‌توانند

بپرسند.

**نوری**: البته من سؤال نداشتم، می‌خواهم درباره سؤالی که شما مطرح کردید که آیا خانم رولینگ، هری‌پاتر را در پایان داستان از بین می‌برد یا نه، توضیحاتی بدهم.

من فکر می‌کنم که اصلاً دست نویسنده نیست. نویسنده وقتی در این شرایط قرار می‌گیرد، دیگر شخصیت‌های داستان خودشان هستند که حرکت می‌کنند. این دیگر از دست نویسنده خارج می‌شود. کنش‌ها و اتفاقاتی که می‌افتد و چیزهای جدیدی که وارد می‌شود، این‌ها همه از عهدهٔ نویسنده خارج است که بخواهد تغییرشان بدهد.

الان دیگر، داستان مسیر خودش را طی خواهد کرد تا پایان و لطف هری‌پاتر این است که این اسطوره را به شکل جدیدی عنوان می‌کند.

هری‌پاتر یک پسر خیلی معمولی است و تحت شرایط بدی دارد زندگی می‌کند، اما یک دفعه متوجه می‌شود که یک نیروی جادویی دارد. این جادو به نظر من، این جا یک بهانه است برای هری‌پاتر و فقط باعث جذابیت کتاب شده.

عنصر مهم این است که هر بچه‌ای می‌تواند هری‌پاتر باشد و خودش را جای او یا دوستان هری‌پاتر بگذارد. این ویژگی اصلی این داستان است که چنین قدرتی به آن بخشیده.

شما گفتید که هری‌پاتر و ولدمورت در تقابل هم قرار می‌گیرند. می‌خواهم بگویم این‌ها با هم در تقابل نیستند. اتفاقاً هری‌پاتر خیلی شبیه است به ولدمورت، ولی باید مسیری را طی کند تا سرانجام به ولدت مورت، یعنی چیز شیطانی تبدیل نشود. در واقع، دقیقاً مثل همان چیزهایی که در اسطوره بوده، شر و خیر هم مقابل هم قرار می‌گیرند و باید این جا هری سعی کند که درگیر شر نشود و نهایتاً بتواند از پیری که هست، پیروی کند وبتواند از شر فاصله بگیرد.

**نجومیان**: بله، واقعاً هم همین است. در واقع یکی از انتقادها به هری‌پاتر، همین است که هری‌پاتر خیلی شبیه ولدمورت است. به این معنی که هر دو از یک روش برای نبرد استفاده می‌کنند. در حالی که در ادبیات اسطوره‌ای، نیروهای قهرمان و نیروهای خصم، هر دو از یک روش برای نبرد استفاده نمی‌کنند. این یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌هاست. نکته‌های دیگرتان هم بسیار جالب بود.

**نامور مطلق**: این که گفتید هری‌پاتر یک فرد عادی است، خب یک مقدار جای بحث دارد. در اندیشه‌های جادویی، می‌توانیم این جور هم تقسیم بکنیم: جادوگران ارثی و اکتسابی. هری پاتر در واقع یک جادوگر ارثی است؛ یعنی کشف می‌کند و به هویت خودش پی می‌برد که با دیگران تفاوت دارد. البته یک زمینه‌های مشابهی هم با تمام کودکان دارد و برای همین، خواننده می‌تواند با او همذات‌پنداری کند. با وجود این، کاملاً مثل بقیه نیست. او یک انسان برگزیده است.

من می‌خواهم بیشتر به آن قضیه اشاره کنم که جادوگران در داستان‌های جادویی، به دو شکل هستند: ارثی یا اکتسابی که البته در مورد هری‌پاتر یک مقدار تلفیقی ست؛ یعنی هم ارثی است و هم اکتسابی.

**نجومیان:**
**کودکان و نوجوانان، جنبه‌ای از هنر که برای‌شان جالب است، یکی جادوست و یکی اسطوره و یکی تراکم احساسات. هر اثر هنری که احساسات خیلی قوی داشته باشد (و شما می‌دانید جلد سوم و چهارم هری پاتر، چه بار احساسی سنگینی دارد)، فشار عصبی وحشتناکی بر بچه‌ها وارد می‌کند که این خودش، مسئله و موضوع تحقیق روان‌شناسی گردیده است**

**دکتر علی عباسی**: من فقط یک نکته کوتاه برای کامل کردن حرف آقای بلخاری بزنم. به نظر من سؤال شما، خیلی علمی و عالی است. اما این که پرسید آیا خانم رولیگ جرأت دارد که هری‌پاتر را بکشد، اگر تخیلاتی که ایشان تحویل خواننده می‌دهد، در درون وی ریشهٔ عمیق داشته و با ناخودآگاهی جمعی انسان‌ها در ارتباط باشد، ایشان نیست که تصمیم می‌گیرد. خود شخصیت‌ها همین‌جور که آقای نوری گفتند و آقای دکتر نجومیان هم فکر می‌کنم موافق باشند، خود شخصیت‌ها سرنوشت‌شان را تعیین می‌کنند. در آن مورد هم که گفتید فن غالب می‌شود به مضمون، من فکر نمی‌کنم شکل و مضمون از هم جدا باشند. این‌ها پشت و روی یک سکه هستند و هیچ کدام نمی‌توانند بر دیگری غالب شوند. خیلی متشکرم.

**بلخاری**: در ادبیات مدرن و به ویژه در آثار پست مدرن، به دلیل این که خواننده جزئی از اثر محسوب می‌شود و نه یک مفهوم خارج از متن، تناسبات سنتی بین مؤلف، متن و خواننده، دیگر مقبولیت و مشروعیت ندارد. من بنیان روان‌شناختی سؤالم این بوده که اگر واقعاً تا هنگام نگارش کتاب هفتم و ساختن فیلم‌های بسیار قدرتمند، هری پاتر این طور با روح و روان کودکان و نوجوانان در سراسر دنیا عجین شود. حتی اگر اقتضای داستان، مرگ هری‌پاتر باشد، آیا رولینگ می‌تواند همان اقتضائات را پیش ببرد و هری‌پاتر را بکشد؟ به عبارتی، عوامل فرامتنی جزئی از اقتضائات درون متنی می‌شود و نویسنده نمی‌تواند این‌ها را نادیده بگیرد. به همین دلیل، ممکن است که اگر مثلاً مسیر قصه این باشد که هری‌پاتر بمیرد، براساس مسائل فرامتنی، این بخش از قصه تغییر کند.

**عباسی**: سؤال این است که کدام رولینگ؟ رولینگ پوست و استخوانی؟ یا رولینگ انتزاعی که همان راوی باشد؟ باید دید که کدام یک از این دو تصمیم می‌گیرد. این‌ها عنصرهای متفاوت و درجه‌بندی شدهٔ داستان هستند. من فکر نمی‌کنم خانم رولینگ پوست و استخوانی بتواند این جا تصمیم بگیرد. عنصرهایی در داستان وجود دارند و عمل کنند که خودشان سرنوشت‌شان را رقم می‌زنند.

**بلخاری**: نمی‌خواهم خیلی به مجادله کشیده شود، اما این تقسیم‌بندی شما برایم خیلی جالب است. امکان دارد نویسنده این کتاب، همین خانم رولینگ نباشد، بلکه فردی باشد که به قول افلاتون، در قلمرو «جنون ربوبی» قرار می‌گیرد و آن را می‌نویسد. اگر واقعاً این رولینگ کتاب‌های هری‌پاتر را می‌نویسد، من می‌پذیرم که قصه مقتضای خاص خودش را خواهد داشت. اما اگر ببینیم که خانم رولینگ، گاهی کارهای تجاری می‌کند (مثلاً دیروز خبری می‌خواندم که ایشان اشاراتی داشته به قصهٔ ششمش و گفته مثلاً از کل قصهٔ ششم فقط این را می‌گویم و به بازار گرمی روی می‌آورد، این دیگر یک رولینگ کاملاً واقع‌گرایی است که در قلمرو عقلانی و نه جنون ربوبی، حرکت می‌کند و به فکر پول و ثروت نیز هست. چونمرز

این دو برای من مشخص نیست، اجازه بدهید من هم چنان بر آن سؤالم پایبند باشم.

**نوری**: این که گفتید دو جور جادوگری داریم که یکی ارثی و دیگری اکتسابی است، دقیقاً ویژگی داستان هری‌پاتر، ارثی بودن جادوگری است. حتی در دین اسلام هم با جادوگری اکتسابی مخالفت می‌شود و حدود برایش قائلند.

**کاموس**: با جادوگری ارثی هم مخالفت می‌شود.

**نوری**: جالب است که در مورد پایان داستان هری‌پاتری، تعداد زیادی سایت هست که بچه‌ها می‌روند در آن سایت‌ها و پایان کتاب را حدس می‌زنند. من خودم حدسی زده‌ام که چون بالاخره ولدمورت باید نابود شود، چاره‌ای نیست که هری پاتر هم که به نوعی شبیه اوست، نابود شود و همان طوری که ما در هری‌پاتر خودش را فدا کرده، او هم مجبور است خودش را فدا کند.

**درخشان**: خیلی تشکر می‌کنم از بحث‌های جذاب و زیبایی که دوستان انجام دادند. من خیلی استفاده کردم و انگیزه‌های خیلی خوبی ایجاد می‌کند که آدم برود درباه این مسائل به پژوهش بیشتری انجام بدهد. آقای بلخاری خیلی دقت نظر روی بعضی از مسائل دارند و این دقت نظر بیش از حد، مقداری بحث را می‌کشاند به مباحث حصولی. در حالی که آقای دکتر با توجهی که به حکمت اشراق و امور به اصطلاح معنوی دارند و من در کارهای‌شان این طور مشاهده کرده‌ام و نیز ارتباط با هنر، به نکته‌ای اشاره کردند که برای من پرسش‌برانگیز بود.

بحث «تخنه» و تکنیک راطرح کردند که به حق، بحث جالبی است.

اما اگر قبول کنیم که بخش هایی از هنر یا قسمت اعظمش، فرارفتن از تکنیک است. و در حالت بی خودی و سرمستی و از خود رستن آن جادیگر به نظر بنده هیچ توجیه عقلانی و حصولی نمی‌شود کرد. اصلا نمی‌شود این موضوع را مورد بحث قرارداد. شما اشاره کردید به تکنیک و این که غلبه تکنیک در دوره معاصر به چشم می‌خورد. من اتفاقا می‌خواهم بگویم که در کاری مثل کارهای مارسل دوشان، هنرمند می‌خواهد از همین تکنیک‌ها بگریزد. البته راجع به آن کار خاص که آبریزگاه دیواری را بر می‌دارد و در موزه نیویورک می‌گذارد به عنوان یک اثر هنری از آن حیث که جای آن عوض می‌شود، از یک دستشویی برداشته و به یک موزه برده می‌شود، این می‌تواند هنری باشد، این بحث خیلی مفصلی دارد که راجع به آن انجام شده و بعضی‌ها این را به «متالینکواستیک» یا« متازبانی» تعبیر کرده‌اند. تعبیرات مختلفی شده که وارد آن نمی‌شوم. به هر حال، این جا درست بر عکس می‌شود و هنرمند می‌خواهد از تکنیک فرارکند و موفق هم می‌شود. چرا؟ برای این که تکنیک در هنر بازنمودی است که تحقق پیدا می‌کند، ولی وقتی سینما می‌آید، دیگر نیاز نیست نقاشی به اصطلاح رئالیستی به آن معنا باشد. این جاست که آن رئالیسمی که مثلا در کارهای «کاراواجو» در ایتالیا می‌بینیم می‌خواهد عین به عین ومو به مو طبیعت را تقلید کند، کنار گذاشته می‌شود. گرچه به نظر من، هرگز هیچ هنرمندی نمی‌تواند طبیعت را تقلید کند ؛ چون باز نمود تحقق کامل پیدا نمی‌کند. البته بازنمود می‌تواند به عنوان ابزار حضور داشته باشد که یک بحث خاص خودش را دارد: بحث‌هایی که والتر بنجامین و دیگران کردند. من واقعا استفاده کردم از مباحث شما. متشکرم .

**بلخاری**: تشکر می‌کنم آقای دکتر درخشانی. یکی دو نکته را خیلی مختصر عرض می‌کنم. ببینید، چون تقریبا از قرن نوزده به بعد، هنر و ادبیات هر دو در غرب،صور متعدد و مکاتب مختلفی پیدا کرد که گاه یکدگر را نفی می‌کردند، حکم مطلق درباره هنر قرن بیستم، غرب دادن، در قلمرو عقلانیت امری خطاست. من بر اساس سیستم‌که از اول شروع کرده بودم و بر اساس این که محور بحث هری پاتر بود وارباب حلقه‌ها، در آن قلمرو به آن نتیجه رسیدم. مثال عر ض می‌کنم خدمتتان. بنده فیلم ارباب حلقه‌های ۲ و۳ را داخل کشور ندیدم. در یکی از سینماهای خارج از کشور دیدم ؛ به روش دالبی و بسیار قوی و روی یک پرده عریض جلوه‌های ویژه این فیلم حقیقتا حیرت‌انگیز بود، آن قدر با کیفیت بود واز لحاظ بصری چشم نواز که تمام روح انسان را درگیر می‌کرد. البته، فیلم ساز می‌خواهد من مخاطب را فریب بدهد. یعنی تصاویری به من ارائه می‌دهد که یقینا در عالم واقع، چنین تصاویری وجود ندارد. واین اصلا هنر سینماست. هنر جادویی سینماست. با وجود این هنگامی که بررسی می‌کنم، از خودم سوال می‌کنم که ارباب‌حلقه‌ها یا هری پاتر، سرانجام چه می‌خواهد به من بگوید؟ هنر امروز چیزی جز حیرت افکنی ندارد؛ جز این که مخاطب را حیرت زده کند. در سینما، ادبیات ودیگر هنرها وضع همین است. اما در مورد محتوا و شکل، بدیهی است که قالب، به تابعیت از مضمون، تغییر شکل پیدا می‌کند. اجازه بدهید من یک مثال کوچک دیگر بزنم. بسیار روشنگر است، اما صراحتاً عرض کنم در حد این جلسه نیست. فیلم مارمولک را شما در نظر بگیرید. فیلم مارمولک در پرداخت به مسئله روحانیت، اصلاً هنجارشکن نبود. مسئله بکری بود، اما نتوانست از آن هنجارزدایی بکند. معمولاً عنوان به غایت اشاره می‌کند، نه به متن و نه به ابتدا. باید منطقاً غایت را بگوید، اما اصطلاح یا عنوانی که برای فیلم مارمولک انتخاب شد، این عنوان بیانگر غایت نبود، بیانگر مبدأ بود؛ یعنی اگر این آدم واقعاً با این لباس، تغییر شکل داده، عنوان فیلم دیگر نباید مارمولک باشد. عنوان به مبدأ اشاره داشت. در حالی که از دیدگاه کارگردان و تهیه

**نجومیان:**
**در مورد کودکان و هنر معاصر خودش را نشان می‌دهد، هجوم محرک‌های حسی است؛ یعنی کودکان مورد هجوم این محرک‌ها هستند. نسل بنده قدرت رقابت با کودکان را در این زمینه نداریم. یعنی آن سرعت عملی که کودک در مقابل این محرک‌های حسی نشان می‌دهد، فوق‌العاده است**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کننده که در یک جلسهٔ خصوصی خدمت‌شان بودیم، اصلاً اساس مارمولک، بازرس «ژاور» بود و «ژان وال‌ژان» در واقع سرهنگ مجار، همان «ژاور» بینوایان بود. خود تهیه کننده هم گفت که ما الگو را از آن گرفته‌ایم. از آن مسئله اساسی در مکتب رمانتی سیسم که یکی از جلوه‌هایش تجلیل مسیحیت است.

فیلم بینوایان و کتاب بینوایان، اثر خودش را می‌گذارد؛ چون تمامی اجزای آن با هم پیوند ارگانیک دارند، اما این جا به دلیل همین مسئله قالب و محتوا و عدم تجانس، بحران اجتماعی درست می‌کند. خدمت‌تان عرض کنم، من معتقدم در جهان معاصر، به دلیل ذوق‌زدگی انسان در قلمرو تکنولوژی، همه چیز تحت‌الشعاع آن قرار گرفته است و می‌دانید در سینما، بعد از کاری که کامرون در فیلم نابودگر ۲ کرد، جلوه‌های ویژه یکی از محورهای هالیوود شد و آرام‌آرام خودش دارد می‌شود مکتب؛ مکتبی که مضمون را به نظر من که البته این نظر قابل نقد است، تحت‌الشعاع تکنولوژی قرار داده.

**مهوار:** خسته نباشید. خیلی استفاده کردیم. من همیشه نگرانم ؛ چون می‌آییم این جا و زیر عنوان ادبیات کودک می‌نشینیم، اما معمولاً از کودک صحبت نمی‌کنیم با وجود این، نمی‌دانم چرا این قدر راضی‌ام. با توجه به این که زیاد هم از کودک حرف نزدیم. آقای دکتر آخر بحث‌شان گفتند که هنر امروز، هدفی جز حیرت‌افکنی ندارد. ای کاش چنین بود. بخشی از کتاب «لذت متن» رولان بارت را برای‌تان می‌خوانم. این گزین‌گویه است و هیچ ربطی به قبل و بعدش ندارد. من از اول تا آخر گزین‌گونه را می‌خوانم. می‌گوید:

با معشوق خود به سر بردن و به چیزی دیگر مشغول شدن. این گونه است که بهترین اندیشه‌های خود را می‌یابم. این گونه است که آن‌چه را برای کارم لازم دارم، به بهترین وجهی ابداع می‌کنم. متن نیز همین‌گونه است. متن در من بهترین لذت‌ها را خلق خواهد کرد. اگر سخن خود را به شکلی نامستقیم به گوش من برساند. اگر در خواندن آن دائم سربلند کنم وبه چیز دیگر گوش کنم.

کودکان به عقیدهٔ من، در هری‌پاتر، دائم سربلند می‌کنند و به چیزی دیگر گوش می‌کنند. ادامهٔ متن بارت را می‌خوانم. می‌گوید:

«من الزاماً مفتون متن لذت‌بخش هستم. این کار می‌تواند مانند کنشی باشد ناچیز، پیچیده، ظریف و کمابیش پراکنده‌اندیشانه.» و کودکان باز در هری‌پاتر دائم سر بلند می‌کنند و با سوژه‌هایی کمابیش پراکنده‌اندیشانه روبه‌رو می‌شوند. در ادامهٔ گزین گویه آمده: «یک تکان ناگهان سر، هم‌چون پرنده‌ای که از آن‌چه ما می‌شنویم، هیچ نمی‌فهمد. پرنده‌ای که آن‌چه را ما نمی‌فهمیم، می‌شنود.» من معتقد هستم که هری‌پاتر به کودکان اجازه شکست قواعد را می‌دهد؛ چرا که آن‌جا که قواعد رخت برمی‌بندد، آزادی زاده می‌شود و آن‌جا که آزادی زاده می‌شود، لذت دریچهٔ خودش را به روی انسان می‌گشاید و آن‌گاه است که زندگی انسان به شکل کامل خودش آغاز می‌شود. در هری‌پاتر نیز همین اتفاق می‌افتد. به نظر بنده جادو

**نامور مطلق:**
**می‌دانید که کلام بسیار صاحب نفوذ و تأثیرگذار است و این عبارت که تکرار شده بارها در کتاب مقدس که «خدا بود و کلمه بود» و کلمه تجسد پیدا می‌کند تا الی آخر و یا در نزد خودمان، طلسم و دعا و این‌ها همه نشان‌دهندهٔ قدرت کلام است برای این که بتوانند کارهای غیرطبیعی یا مافوق طبیعی انجام دهند که بحث بسیاری دارد**

چیزی جز شکست قواعد نیست؛ شکست قواعدی که کودک از آن می‌گریزد. می‌گریزد تا در پناه آزادی، زندگی جدیدی را تجربه کند و این چیزی است که کودک را در جهان هری‌پاتر زندانی می‌کند.

و اما ای کاش این جوری بود آقای دکتر! ای کاش هنر امروز هدفی جز حیرت‌افکنی نداشت. والتر بنیامین می‌گوید که کودکان در کتاب‌های تصویری، همانند یک اسفنج پر از رنگ می‌شوند؛ پر از رنگ‌های گوناگون. رنگ‌هایی که به او زندگی می‌بخشند. اما آیا کودکان به تصویرهای الهی و جادویی، همانند یک اسفنج پر از تصاویر الهی و جادویی تبدیل نمی‌شوند. من فکر می‌کنم که می‌شوند. ای کاش فقط حیرت‌افکنی بود؛ چون نگاه بکنید که یک جهان واژگانی، هنگامی که ما با آن روبه‌رو می‌شویم، می‌آید و در پیش‌آگاهی‌های ما قرار می‌گیرد. الان مثلاً حسابش را بکنید که دو سال پیش چنین روزی و چنین ساعتی شما کجا بودید؟ مسلماً زنده بودید دیگر. داشتید زندگی می‌کردید. یک تجربهٔ عملی هم داشتید که حس می‌کردید که هیچ موقع فراموش نمی‌کنید، ولی الان بگویید ببینم کجا بودید؟ سه سال پیش کجا بودید؟ چهار سال پیش کجا بودید؟ ولی من درباره کتابی که ۸ سال پیش یا ۱۰ سال پیش خواندم، مثلاً «مومو»، می‌توانم ساعت‌ها کنفرانس بدهم. می‌توانم ساعت‌ها درباره‌اش صحبت کنم. در حالی که من در همان روز، تجربیات روزمرهٔ زندگی‌ام را الان به یاد نمی‌آورم. بنابراین، من حس می‌کنم که نه، هدف هنر امروز حیرت‌افکنی نیست. از راه دیگری دارد وارد می‌شود و می‌آید در وجود ما می‌نشیند و در تصمیم‌گیری‌های ما شرکت می‌کند؛ حتی بیش از آن چیزی که هنر گذشته می‌خواست. ممنون

**مهدوی اصل:** خسته نباشید واقعاً. آقای احمدیان راجع به مناسک آیینی صحبت کردند. من سؤالی برایم پیش آمد. ایشان گفتند که مناسک آیینی از جنس راز است و نمی‌شود آن را تصویرسازی کرد، ولی ادبیات کودک رمز گونه است. این برای من سؤال ایجاد کرد که مگر مناسک، پیوند عینیت با ذهنیت نیست؟ و ما چطور نمی‌توانیم در این پیوند، تصویرسازی داشته باشیم؟

**احمدیان:** من گفتم قبل از این که به مناسک آیینی برسیم، رازها حضور داشتند. ما با اجرای مناسک، چیزی اضافه می‌کنیم به آن مفاهیم جادویی پیشین و بنابراین راز گونگی‌اش را می‌شکنیم و تبدیلش می‌کنیم به رمز. پس همین که صورت آیینی یا مناسکی یا به قول یونگ، در واقع صور مکرر ناخودآگاه، صوری که مرتباً تکرار می‌شود در ناخودآگاه جمعی، قابلیت تأویل پیدا می‌کنند، از حالت راز و جادو در می‌آیند. در واقع، مناسک یک جور تبدیل راز به رمز است.

**کاموس:** سپاسگزار. سپاس ویژه داریم از بزرگوارانی که قبول زحمت کردند و در این جلسه ما را به فیض رساندند. ازدوستان عزیزمان در فرهنگستان هنر بسیار سپاسگزاریم. به ویژه آقای نامور مطلق و از شما بزرگوارانی که در بحث شرکت کردید و سایر دوستان که با حوصله مباحث را گوش کردند هم کمال سپاس را داریم.